

فصل چهارم

کمیته ی نظامی- انقلابی

با وجود تغییری که از اواخر ماه ژوئیه به بعد در حالت روحی سربازها پدید آمده است، منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها در سراسر ماه اوت بر پادگان تجدید سازمان شده ی پتروگراد تسلط داشتند. طبقه ی کارگر خلع سلاح شده بود؛ گارد سرخ فقط چند هزار قبضه تفنگ در اختیار داشت. در چنین شرایطی، با وجود روی آوری مجدد توده ها به بلشویک ها، ممکن بود قیام به شکستی خونین بینجامد.

اما این وضع در طی ماه سپتامبر مداوماً دگرگون شد. پس از شورش ژنرال ها، سازش کاران هواداران خود را در پادگان ها به سرعت از کف دادند. بی اعتمادی به بلشویک ها جای خود را به هم دلی، و در بدترین موارد به نوعی بی طرفی انتظار آمیز داد. اما این هم دلی فعال نبود. پادگان از لحاظ سیاسی شدیداً متزلزل و- به شیوه ی دهقانان- مظنون بود. آیا بلشویک ها ما را فریب نخواهند داد؟ آیا واقعاً به ما صلح و زمین خواهند داد؟ هنوز بیشتر سربازها به فکر نیفتاده بودند برای این اهداف در زیر پرچم بلشویک ها

بجنگند. و چون هنوز اقلیت تقریباً منفصلی در پادگان- پنج یا شش هزار دانشجوی دانشکده ی افسری، سه هنگ قزاق، یک گردان دوچرخه سوار و یک لشکر زرهی- نسبت به بلشویک ها احساس خصومت می کرد، نتیجه ی معارضه ای در سپتامبر مشکوک به نظر می رسید. اما خوشبختانه جریان حوادث درس دیگری به توده ها آموخت و به آنان نشان داد که سرنوشت سربازهای پتروگراد به نحوی تفکیک ناپذیر به سرنوشت انقلاب و بلشویک ها گره خورده است.

حق نگاه داری سازمان هائی از افراد مسلح از حقوق بنیادی قدرت دولت است. نخستین حکومت موقت، که به وسیله ی کمیته ی اجرایی به مردم تحمیل شد، مکلف شده بود که آن دسته از واحدهای نظامی را که در انقلاب فوریه شرکت جسته بودند از پتروگراد دور نکند. این امر سرآغاز دوگانگی نظامی ای شد که اساساً از حاکمیت مضاعف مجزا نبود. اغتشاشات عمده ی سیاسی در ماه های بعد- تظاهرات آوریل، روزهای ژوئیه، مقدمات شورش کورنیلوف و درهم شکستن آن شورش- هر یک قهراً با مسأله ی انقیاد پادگان پتروگراد تلافی کردند. اما مناقشاتی که در این راه مابین حکومت و سازش کاران پدید می آمد، همه جزئی از مسائل خانوادگی شمرده می شدند و در صلح و صفا فیصله می یافتند. همراه با بلشویک شدن پادگان، اوضاع شکل دیگری گرفت. اینک سربازها خود تکلیفی را که حکومت در ماه مارس در برابر کمیته ی اجرایی برعهده گرفته و سپس خاناناه پیمانش کرده بود، رفته رفته به یاد می آوردند. در روز هشتم سپتامبر، بخش سربازها در شورا درخواست کرد هنگ هائی که در ارتباط با حوادث ژوئیه به جبهه منتقل شده بودند به پتروگراد باز گردانده شوند، آن هم در زمانی که اعضای

حکومت انتلافی مویه می کردند که چگونه خود را از شر مابقی هنگ ها خلاص کنند.

وضع بسیاری از شهرستان ها بی شباهت به وضع پایتخت نبود. در طی ماه های ژوئیه و اوت، روی بسیاری از پادگان های محلی نوعی بازسازی میهن پرستانه انجام گرفت؛ در ماه های اوت و سپتامبر، پادگان های بازسازی شده بار دیگر در بستر بلشویزم افتادند. آن گاه لازم شد که همه کار از ابتدا شروع شود- یعنی انتقال ها و بازسازی ها یک بار دیگر به اجراء درآیند. حکومت برای آماده ساختن ضربه ای که برای پتروگراد تدارک می دید، کار خود را از ایالات آغاز کرد. انگیزه های سیاسی حکومت با دقت تمام در زیر دستاویزهای استراتژیک پنهان شده بودند. در روز بیست و هفتم سپتامبر، جلسه ی مشترک شوراهای روال- یعنی هم شوراهای شهر و هم شوراهای دژ روال- پیرامون مسأله ی نقل و انتقال ها چنین قطع نامه ای اتخاذ کرد: جا به جایی نیروها فقط هنگامی قابل قبول است که قبلاً به تأیید شوراهای مربوطه رسیده باشد. رهبران شورای ولادیمیر از مسکو سؤال کردند که آیا از فرمان کرنسکی دائر بر انتقال تمامی پادگانهای اطاعت بکنند یا خیر. دفتر منطقه ای بلشویک ها در مسکو خاطر نشان کرد که "این گونه فرمان ها در مورد پادگان های انقلابی جنبه ی سیستماتیک گرفته اند." حکومت موقت پیش از تسلیم همه ی حقوق خود، می کوشید بر حق بنیادی حکومت به طور عام - یعنی حق استفاده از افراد مسلح- دست بیازد.

تجدید سازمان پادگان پتروگراد بیشتر از آن جهت ضرورت یافته بود که کنگره ی قریب التشکیل شوراهای یقیناً به نحوی از انحاء مبارزه برای کسب قدرت را در دستور روز قرار می داد. مطبوعات بورژوا، به رهبری رخ،

ارگان کادت ها، هر روز صبح تذکر می دادند که نباید "به بلشویک ها اجازه دهیم لحظه ی اعلام جنگ داخلی را انتخاب کنند." یعنی: باید ضربه ی به موقعی به سر بلشویک ها فرود بیاوریم. کوشش در دگرگونی مقدماتی تناسب نیروها در پادگان پتروگراد قهراً از همین جا ناشی می شد. پس از سقوط ریگا و از کف رفتن جزایر مون- سوند، استدلال های مبتنی بر ملاحظات استراتژیک کم و بیش مجاب کننده به نظر می رسیدند. ستاد فرمان دهی حوزه ی نظامی پتروگراد فرمان داده بود که واحدهای پادگان پتروگراد در جهت آمادگی برای تهاجم تجدید سازمان بیابند. در همان حال، به ابتکار سازش کاران، قضیه در بخش سربازی شورا مطرح شد. در این مورد نقشه ی دشمن چندان بد نبود: اتمام حجت استراتژیک با شورا، و در ربودن پایگاه نظامی از زیر پای بلشویک ها، و یا در صورت مقاومت شورا، ایجاد تعارض حاد مابین پادگان پتروگراد و جبهه، که به نیروهای تقویتی و ذخیره احتیاج داشت.

رهبران شورا، در آگاهی کامل از دامی که برایشان گسترده شده بود، تصمیم گرفتند پیش از برداشتن گامی برگشت ناپذیر، زمین را به دقت واریسی کنند. امتناع صریح از اجرای این دستور فقط در صورتی ممکن بود که مطمئن باشند جبهه انگیزه های این امتناع را به درستی درمی یابد. وگرنه چه بسا صلاح در این می بود که در توافق با سنگرها، برخی از واحدهای پادگان و پاره ای از واحدهای انقلابی جبهه که به استراحت نیاز داشتند، جای خود را با هم عوض کنند. همان طور که پیشتر نشان دادیم، شورای ریوال هم در همین معنا سخن گفته بود.

سربازها به نحو بی پرده تری با این مسأله برخورد کردند. یعنی در این اوقات، در وسط فصل پانیز، در جبهه دست به تهاجم بزنند؟ باز هم به یک جنگ زمستانی دیگر تن بدهند؟ خیر، راستش این حرف ها در سر آن ها نمی گنجید. مطبوعات میهن پرست بلافاصله پادگان را زیر آتش گرفتند: هنگ های پتروگراد، که از فرط تن آسائی پیه گرفته اند، به جبهه خیانت می کنند. کارگرها جانب سربازها را گرفتند. کارگرهای پوتیلوف نخستین کسانی بودند که بر علیه انتقال هنگ ها زبان به اعتراض گشودند. از آن زمان به بعد، این مسأله، چه در سربازخانه ها و چه در کارخانه ها، از دستور روز حذف نشد. این امر سبب شد تا دو بخش شورا به یک دیگر نزدیک تر شوند. هنگ ها از طرح تسلیح کارگران قلباً شروع به حمایت کردند.

سازش کاران سعی کردند با اشاره به خطر از دست رفتن پتروگراد، حس میهن پرستی را در توده ها برانگیزند، و به این منظور در روز نهم اکتبر لایحه ای به شورا بردند ناظر بر ایجاد "کمیته ی دفاع انقلابی"، که می باید با هم کاری فعالانه ی کارگران در امر دفاع از پایتخت شرکت بجوید. شورا در عین امتناع از قبول مسئولیت برای "به اصطلاح استراتژی حکومت موقت و مخصوصاً دور کردن نیروها از پتروگراد"، در اظهار نظر پیرامون محتوای فرمان انتقال سربازها شتاب به خرج نداده و تصمیم گرفته بود انگیزه های آن فرمان و نیز واقعیاتی را که آن فرمان مبتنی بر آن ها بودند بررسی کند. منشویک ها به اعتراض برخاسته بودند که: مداخله در فرمان های عملیاتی فرماندهان ارتش جایز نیست. اما آنان یک ماه و نیم پیشتر هم درباره ی فرمان های توطئه آمیز کورنیلوف به همین شیوه سخن گفته بودند، و اینک این نکته به آنان یادآوری شد. برای بررسی این مسأله که آیا تصمیم به انتقال

نیروها از ملاحظات نظامی سرچشمه گرفته یا از ملاحظات سیاسی، به سازمان باکفایتی احتیاج بود. بلشویک ها در میان شگفت زدگی مفرط سازش کاران، طرح "کمیته ی دفاع" را پذیرفتند. این کمیته باید تمام اطلاعات مربوط به دفاع پایتخت را فراهم می آورد. این کار اقدام مهمی به شمار می رفت. شورا پس از بیرون کشیدن این حربه ی خطرناک از چنگ دشمن، حال در موقعیتی قرار داشت که می توانست تصمیم مربوط به انتقال نیروها را متناسب با چگونگی شرایط به این یا آن سو-اما در هر حال بر علیه حکومت و سازش کاران- به چرخاند.

کاملاً طبیعی است که بلشویک ها از طرح منشویک ها دایره بر ایجاد کمیته ی نظامی استقبال کردند، چون در صفوف خود نیز اغلب پیرامون ایجاد به موقع یک کمیته ی مقتدر شورائی برای رهبری قیام قریب الوقوع صحبت کرده بودند. آنان حتی در سازمان نظامی حزب طرح چنین تشکیلاتی را فراهم آورده بودند. تنها مشکل باقی مانده همانا هم ساز کردن این ابزار قیام با شورای علنی و انتخابی بود، مضافاً بر این که نمایندگان احزاب مخالف هم بر کرسی های این شورا می نشستند. از این رو پیشنهاد میهن پرستانه ی منشویک ها برای تسهیل ایجاد یک ستاد انقلابی بسیار مناسب و به موقع از آب درآمد. طولی نکشید که ستاد انقلابی "کمیته ی نظامی انقلابی" نامیده شد و به اهرم اصلی انقلاب تبدیل گردید.

دو سال پس از رویدادهائی که در فوق توصیف کردیم، نویسنده ی کتاب حاضر در مقاله ای که به انقلاب اکتبر اختصاص داده شده بود، چنین نوشت:

"به محض آن که ستاد فرمان دهی ارتش فرمان انتقال نیروها را به کمیته ی اجرایی شورای پتروگراد ابلاغ کرد... روشن شد که این مسأله در گسترش

بعدی خود اهمیت سیاسی تعیین کننده ای خواهد داشت." از آن لحظه به بعد، اندیشه ی قیام شروع به شکل گیری کرد. دیگر برای اختراع نوعی تشکیلات شورائی ضرورتی در میان نبود. تروتسکی در همان جلسه ی خروج بلشویک ها از پیش- پارلمان، در خاتمه ی گزارشی که پیرامون این خروج ایراد کرد، هدف واقعی آن کمیته ی قریب التشکیل را صریحاً بر زبان آورد: "پایدار باد مبارزه ی مستقیم و آشکار برای برقراری قدرتی انقلابی در سراسر کشور!" در زبان قانونی شورا معنای این گفته چنین بود: "جاوید باد قیام مسلحانه!"

روز بعد، یعنی در روز دهم، کمیته ی مرکزی بلشویک ها در جلسه ی محرمانه ی خود قطع نامه ی لنین را که در آن قیام مسلحانه به عنوان وظیفه ی عملی روزهای آتیه مطرح شده بود، به تصویب رساند. از آن لحظه به بعد، حزب آرایش جنگی روشن و آمرانه ای به خود گرفت. طرح های حزب در جهت مبارزه ی مستقیم برای کسب قدرت، کمیته ی دفاع را هم دربر می گرفت.

حکومت و متحدانش پادگان را با یک سلسله از دوایر متحدالمرکز محاصره کرده بودند. در روز یازدهم، ژنرال چرمیسوف، فرمانده ی جبهه ی شمال، درخواست کمیته های ارتش را دائر بر تعویض واحدهای خسته ی جبهه با واحدهای پتروگراد در پشت جبهه، به وزارت جنگ گزارش داد. در این میان ستاد فرمان دهی مابین سازش کاران در جبهه و رهبرانشان در پتروگراد، که می کوشیدند برای نقشه های کرنسکی پوشش وسیعی فراهم آورند، صرفاً نوعی مکانیزم انتقالی محسوب می شد. مطبوعات انتلاف عملیات محاصره را با هذیان های میهن پرستانه هم راهی می کردند. اما تجمعات روزانه ی

هنگ ها و کارخانه ها نشان می داد که نوحه سرانی های طبقات حاکم کمترین تأثیری بر رده های فرودست نگذاشته است. در روز دوازدهم، در یکی از تجمعات کارگرهای کارخانه ی پارویانین، یکی از انقلابی ترین کارخانه های پایتخت، به حمله های بورژوازی چنین پاسخی داده شد: "ما اعلام می کنیم که هرگاه لازم ببینیم، به خیابان ها خواهیم رفت، ما از مبارزه ی قریب الوقوع نمی ترسیم، و مطمئن هستیم که از این مبارزه پیروز درمی آئیم".

کمیته ی اجرائی شورای پتروگراد، ضمن ایجاد کمیسیونی برای تهیه ی نظام نامه ی "کمیته ی دفاع"، برای این تشکیلات نظامی چنین وظایفی تعیین کرد: برقراری تماس با جبهه ی شمال و با ستاد فرمان دهی حوزه ی نظامی پتروگراد و نیز برقراری تماس با سنتروبالت و شورای منطقه ای فنلاند، برای شناسائی موقعیت نظامی و به عمل آوردن این اقدامات لازم: سرشماری و شناسائی افراد پادگان های پتروگراد و حومه، و هم چنین بازرسی از مهمات و تجهیزات نظامی؛ برقراری و حفظ انضباط در میان توده های سرباز و کارگر. این تدابیر همه فراگیر و در عین حال دو پهلو بودند، بدین معنی که بین امر دفاع از پایتخت و قیام مسلحانه توازن بسیار ظریفی برقرار می کردند. با این حال، این دو امر که تا به آن دم مانع الجمع به شمار می رفتند، اکنون عملاً به یک امر واحد تبدیل شده بودند. شورا پس از تصرف قدرت ناچار می شد وظیفه ی دفاع نظامی از پایتخت را برعهده بگیرد. از این رو عنصر استتار تدافعی به زور و از بیرون در این تدابیر گنجانده نشده بود، بلکه این امر تا حدی از شرایط پیش از قیام نشنت می گرفت.

در راستای این طرح استتاری، در رأس کمیسیون کمیته ی دفاع یک سوسیال رولوسیونر نشانده شد، نه یک بلشویک. این مباشر جوان و فروتن که لازیمیر نام داشت، یکی از آن سوسیال رولوسیونرهای چپ بود که از پیش از قیام با بلشویک ها هم راه شده بودند. منتها ناگفته نماند که اینان گاهی اوقات نمی دیدند که راه به کجا منتهی می شود. طرح اولیه و مقدماتی لازیمیر از دو جهت به وسیله ی تروتسکی تصحیح شد: اولاً نقشه های عملی مربوط به فتح پادگان مشخص تر شدند، دوماً هدف کلی انقلاب به ابهام بیشتری آمیخته گردید. بنا به تصویب کمیته ی اجرایی، و به رغم مخالفت دو تن از منشویک ها، افرادی که در طرح فوق عضو ستاد کمیته ی نظامی انقلابی می شدند عبارت بودند از: هینت رئیسه ی شورا و هینت رئیسه ی بخش سربازی شورا، نمایندگان نیروی دریایی، نمایندگان کمیته ی منطقه ای فنلاند، نمایندگان اتحادیه های کارگری راه آهن و کمیته های کارخانه ها، نمایندگان اتحادیه های کارگری و سازمان های نظامی حزب، نمایندگان گارد سرخ، و الخ... اساس سازمانی کمیته ی مشابه با موارد متعدد دیگر بود، اما ترکیب اعضای آن مطابق با وظایف جدیدش تعیین شده بود. قرار را بر این گذاشته بودند که همه ی سازمان ها نمایندگانی به کمیته بفرستند که یا با امور نظامی آشنائی داشته باشند و یا با پادگان. ماهیت هر سازمان باید متناسب با وظایفش تعیین شود.

در این دوره تشکیلات مهم دیگری نیز پایه گذاری شد. تحت رهبری کمیته ی نظامی انقلابی سازمانی موسوم به کنفرانس دانمی پادگان به وجود آمد. بخش سربازی شورا نمایندگی سیاسی پادگان را برعهده داشت، یعنی نمایندگانش زیر پرچم حزب انتخاب می شدند. اما کنفرانس پادگان مرکب از

کمیته های هنگ ها بود، و چون این کمیته ها زندگی روزانه ی واحدهای خود را هدایت می کردند، نوعی سازمان "صنفی" به شمار می رفتند و از این رو وظایف بی واسطه تر و عملی تری برعهده داشتند. تشابه موجود مابین کمیته های هنگ ها و کمیته های کارخانه ها کاملاً آشکار است. بلشویک ها با وساطت بخش کارگری شورا می توانستند در خصوص مسائل بزرگ سیاسی با اطمینان تمام روی کارگران حساب کنند. اما برای میدان دار شدن در کارخانه ها لازم بود که کمیته های کارخانه و کارگاه به دست حزب بیفتند. ترکیب بخش سربازها در شورا هواداری سیاسی اکثریت پادگان را برای بلشویک ها تضمین می کرد. اما برای در اختیار گرفتن واحدهای نظامی، لازم بود که حزب بر کمیته های هنگ ها متکی باشد. بدین سان معلوم می شود که چرا در دوره ی پیش از قیام، کنفرانس پادگان بخش سربازی را به نحوی طبیعی به حاشیه راند و خود به وسط صحنه آمد. ضمناً ناگفته نماند که برجسته ترین نماینده های بخش سربازها عضو کنفرانس هم بودند.

لنین در مقاله ای موسوم به "بحران به پختگی رسیده"، که اندکی پیش از این روزها نوشته شده بود، با لحنی سرزنش آمیز پرسیده بود: "حزب برای شناسایی طرز فکر نیروهای نظامی و غیره چه کار کرده است...؟" با وجود فعالیت صادقانه ی سازمان نظامی، سرزنش لنین به جا بود. بررسی صددرصد نظامی نیروها و وسایل برای حزب کار دشواری بود، چون حزب نه پیشینه ای در این کار داشت و نه راه و رسمش را می دانست. به محض پیدایش کنفرانس پادگان بر صحنه، این وضع دگرگون شد. از آن به بعد، آئینه ی تمام نمائی از پادگان- نه فقط پادگان پایتخت که نیز حلقه ی نظامی اطراف پایتخت- در برابر چشم رهبران قرار گرفت.

در روز دوازدهم، کمیته ی اجرایی معاینه ی نظام نامه ای را که به وسیله ی کمیسیون لازیمیر تهیه شده بود، شروع کرد. با وجود سری بودن جلسه، مباحثه درباره ی نظام نامه تا حدی به زبان کنایه و ابهام صورت گرفت. سوخانوف به درستی می نویسد: "آن چه بر زبانشان می آمد با آن چه در سرشان می گذشت یکی نبود." دایره های دفاع و تجهیزات و ارتباطات و ضداطلاعات و غیره در نظام نامه منظور شده بودند: این سازمان حکم ستاد یا ضدستاد را داشت. یکی از اهداف کنفرانس افزایش قدرت رزمندگی پادگان اعلام شده بود: این نکته کاملاً درست بود، اما قدرت رزمندگی را می توان به طرق مختلف به کار گرفت. منشویک ها با خشمی عقیم می دیدند طریقی که آنان در جهت مقاصد میهن پرستانه ارائه داده بودند به پوششی برای مقدمات قیام تبدیل شده است. پرده ی استتار به هیچ عنوان نفوذ ناپذیر نبود - همه می دانستند که صحبت بر سر چیست - اما در عین حال آن پرده را نمی شد درید. مگر نه آن که سازش کاران خود در گذشته به همین شیوه عمل کرده بودند: مگر نه آن که آنان پادگان را در لحظات حساس برگرد خود جمع کرده و به موازات سازمان های حکومت، ارگان های مستقل قدرت ایجاد کرده بودند؟ به یک مفهوم می توان گفت که بلشویک ها صرفاً سنت های قدرت دوگانه را دنبال می کردند. منتها آن ها می خواستند در این شکل های کهنه محتوای تازه بگنجانند. آن چه قبلاً به اهداف سازش کمک کرده بود، اینک رفته رفته به جنگ داخلی منجر می شد. منشویک ها تقاضا کردند که مخالفت آنان با کل این طرح در پرونده ثبت شود. این تقاضای افلاطونی اجابت گردید.

روز بعد، بخش سربازی، که تا چندی پیش منجی سازش کاران محسوب می شد، به بررسی مسأله ی کمیته ی نظامی انقلابی پرداخت. مقام اصلی در

این جلسه ی مهم حقا به دینکوی ملوان، رئیس سنتروبالت، تعلق گرفته بود. هرگز دیده نشده بود که این غول سیه ریش حرفی را که می باید بر زبان آورد از یاد ببرد. سخن رانی این مهمان هلزینگفورزی مانند نسیم دریانی جانبخش و پرطراوتی در فضای گرفته ی پادگان وزیدن گرفت. دینکو از جدائی نهائی ناوگان با حکومت، و از موضع جدید افراد نیروی دریانی در برابر فرماندهان، سخن گفت. او گفت: پیش از آغاز آخرین عملیات دریانی، دریاسالار از کنگره ی ملوانان که در آن زمان اجلاس داشت پرسید که آیا فرامین نظامی را به اجراء در خواهند آورد یا خیر؟ ما جواب دادیم: "با نظارت نمایندگان خودمان فرامین نظامی را به اجراء در می آوریم. اما... اگر ببینیم که ناوگان در معرض نابودی قرار گرفته است، اول از همه فرماندهان را از دکل حلق آویز می کنیم." این لحن برای پادگان پتروگراد تازگی داشت. حتی در نیروی دریانی هم این لحن به تازگی رایج شده بود. این لحن قیام بود. گروه کوچک منشویک ها با خیال پریشان در گوشه ای غرولند می کردند. هیئت رئیسه با چشم های هراسان به آن توده ی فشرده ی پالتوهای خاکستری رنگ سربازی می نگریست. از میانشان اندک صدائی از اعتراض برنخاست! در آن چهره های هیجان زده، چشم ها مثل ذغال گداخته جرقه می زدند. روح تهور در فضا موج می زد.

دینکو، دلگرم از آن هم دلی همه جانبه، در خاتمه ی سخن رانی خود با اطمینان تمام اعلام کرد: "می گویند برای دفاع از راه های پتروگراد و مخصوصاً ریوال، لازم است پادگان پتروگراد را از پایتخت بیرون ببریم. یک کلمه اش را هم باور نکنید. ما خود از ریوال دفاع می کنیم. شما در همین جا بمانید و از مصالح انقلاب دفاع کنید... هر وقت به پشتیبانی شما احتیاج پیدا

کنیم، خودمان خبرتان می‌کنیم، و من اطمینان دارم که شما از ما پشتیبانی خواهید کرد." این درخواست به سبب سازگاری کاملش با حالت روحی سربازها، تندبادی از شور و شوقی صدیق به پا کرد که در آن اعتراض‌های انفرادی تنی چند از منشویک‌ها به کلی غرق شد. مسأله‌ی نقل و انتقال نیروها در همان لحظه فیصله یافت.

نظام‌نامه‌ی پیشنهادی لازیمیر با ۲۸۳ رأی موافق در برابر ۱ رأی مخالف و ۲۳ رأی ممتنع به تصویب رسید. این ارقام، که حتی بلشویک‌ها هم انتظارش را نداشتند، میزانی از فشار توده‌های انقلابی به دست می‌دادند. معنای این رأی آن بود که بخش سربازی شورا علناً و رسماً مدیریت پادگان را از ستاد فرمان‌دهی ارتش به کمیته‌ی نظامی انقلابی منتقل کرده بود. در روزهای بعد ثابت شد که این امر نمایش محض نبوده است.

در همان روز کمیته‌ی اجرایی شورای پتروگراد تشکیلات ویژه‌ی گارد سرخ را علناً تأسیس کرد و قرار بر این شد که گارد سرخ مستقیماً زیر نظر کمیته‌ی اجرایی شورای پتروگراد عمل کند. امر تسلیم کارگران، که سازش‌کاران آن را به مسامحه گرفته و حتی در راهش سنگ انداخته بودند، به یکی از مهم‌ترین وظایف شورای بلشویکی تبدیل شده بود. سوءظن سربازها به گارد سرخ دیگر به گذشته تعلق داشت. سهل‌است، تقریباً در همه‌ی قطع‌نامه‌های هنگ‌ها، تسلیح کارگران درخواست می‌شد. از این لحظه به بعد گارد سرخ و پادگان دوشادوش هم می‌ایستند. و طولی نمی‌کشد که در سایه‌ی اطاعت مشترک از کمیته‌ی نظامی انقلابی پیوندشان محکم‌تر می‌گردد.

حکومت مشوش بود. در صبح روز چهاردهم، وزرا در دفتر کرنسکی کنفرانسی تشکیل دادند و بر اقداماتی که ستاد فرمان دهی ارتش برای مقابله با "شورش" در صدد اجرایشان بود، صحنه نهادند. فرمان رویان به حدس و گمان مشغول بودند: آیا این بار هم غائله در حد تظاهرات مسلحانه متوقف خواهد شد، یا آن که کار به قیام خواهد کشید؟ فرماندهی حوزه‌ی نظامی پتروگراد به نمایندگان مطبوعات گفته بود: "در هر حال ما آماده ایم." محکومان به فنا اغلب در دم واپسین نیروی حیاتی تازه‌ای در خویشتن حس می‌کنند.

در یکی از جلسات مشترک دو کمیته‌ی اجرائی، دان با تقلید از لحن تزرتملی - که اکنون به قفقاز پناه برده بود- در ماه ژوئن، از بلشویک‌ها درخواست کرد که به این سؤال پاسخ دهند: آیا می‌خواهند به میدان بیایند، و اگر چنین است، کی؟ بوگدانوف منشویک از پاسخ ریازانوف به درستی چنین نتیجه گرفت که بلشویک‌ها در حال تدارک قیامند و خودشان هم در رأس آن قیام خواهند ایستاد. روزنامه‌ی منشویک‌ها هم چنین نوشت: "شکی نیست که بلشویک‌ها برای تصرف قدرت روزماندن پادگان در این شهر حساب می‌کنند." اما در این جمله، کلمات "تصرف قدرت" در گیومه قرار داشتند. سازش‌کاران هنوز این خطر را جدا باور نمی‌کردند. آنان بیش از آن که از بلشویک‌ها واهمه داشته باشند، از آن می‌ترسیدند که بر اثر درگیری‌های جدید در جنگ داخلی، ضدانقلاب به پیروزی برسد.

شورا پس از قبول وظیفه‌ی تسلیح کارگران، ناچار بود به اسلحه دست بیابد. این امر یک باره میسر نشد. در این مورد هم هر گامی به پیش از طرف توده‌ها پیشنهاد شد. فقط لازم بود به دقت به پیشنهاداتشان گوش فرا دهی.

چهار سال پس از این رویداد، تروتسکی در مجلس یادبودی که به خاطرات انقلاب اکتبر اختصاص داده شده بود، این داستان را روایت کرد: "موقعی که چند نفر از طرف سربازها پیش من آمدند و گفتند که به اسلحه احتیاج دارند، من جواب دادم: 'اما آخر زرادخانه ها در دست ما نیستند.' آن ها در جواب گفتند: 'ما قبلاً به کارخانه ی اسلحه سازی سستروتسک رفته ایم' من پرسیدم: 'خوب، منظورتان چیست؟' آن ها جواب دادند که 'کارگران گفته اند که در صورت دستور شورا اسلحه را تحویل خواهند داد.' من دستور تحویل پنج هزار قبضه تفنگ را صادر کردم، و کارگرها همان روز تفنگ ها را گرفتند. این از اولین تجربه های ما بود." مطبوعات معاند فوراً بر علیه تحویل اسلحه از طرف یک کارخانه ی دولتی به دستور شخصی که به جرم خیانت به دولت تحت تعقیب قرار داشت و فقط با وجه الضمان از زندان آزاد شده بود، قیل و قال راه انداختند. حکومت دم نزد، اما عالی ترین ارگان دموکراسی با فرمانی اکید ابراز وجود کرد: بدون اجازه ی او- اجازه ی کمیته ی اجرائی مرکزی- به احدی نباید اسلحه تحویل داده شود. اما در خصوص مسأله ی تحویل اسلحه، دان و گوتز همان قدر حق مخالفت داشتند که تروتسکی حق صدور اجازه یا صدور فرمان را داشت. کارخانه های اسلحه سازی و زرادخانه ها رسماً زیر مدیریت حکومت قرار داشتند. اما بی اعتنائی به مقامات رسمی در همه ی لحظات حساس برای کمیته ی اجرائی مرکزی در حکم سنت درآمده و به طور دائم وارد رسوم خود حکومت هم شده بود، چون این وضع با ماهیت امور جور درمی آمد. تخلف از سنن و رسوم از سمت دیگری آغاز شد. کارگران و سربازان چون دیگر مابین آسمان قرمیه های

کمیته ی اجرائی مرکزی و آدرخش های کرنسکی فرقی نمی نهادند، به هر دو بی محلی کردند.

انتقال هنگ های پتروگراد به نام جبهه آسان تر بود تا به نام وزارتخانه های پشت جبهه، به این دلیل کرنسکی پادگان پتروگراد را تحت فرمان دهی چرمیسوف، فرمانده ی کل جبهه ی شمال، قرار داد. کرنسکی در همان حال که پایتخت را از لحاظ سیاسی خارج از حوزه ی مدیریت خود، در مقام رئیس حکومت، اعلام کرده بود، به این فکر دل خوش بود که بلکه بتواند به عنوان فرمانده ی کل ارتش پایتخت را تابع خود بسازد. ژنرال چرمیسوف هم که وظیفه ی سنگینی بر عهده اش افتاده بود، به نوبه ی خود دست به دامان کمیسرها و رؤسای کمیته ها شد. اینان مشترکاً طرحی برای فعالیت های آتی تهیه کردند. قرار بر این شد که ستاد فرمان دهی به اتفاق سازمان های ارتشی نمایندگان شورای پتروگراد را در روز هفدهم به پسکوف فرا بخواند تا آنان را در حضور سربازها با درخواستی صریح در محضور قرار دهد.

شورای پتروگراد چاره ای نداشت جز آن که این زورآزمایی را بپذیرد. ریاست هیئت بیست و دو سه نفره ای-نیمی از اینان را اعضای شورا و نیمی دیگر را نمایندگان هنگ ها تشکیل می دادند- که در روز شانزدهم انتخاب شد، بر عهده ی فنودوروف، رئیس بخش کارگری شورا، رهبران بخش سربازی و رهبران سازمان نظامی بلشویک ها- لاشویچ، سادوفسکی، مخونوشین، داشکویچ و چند تن دیگر- افتاد. چند تن سوسیال رولوسیونر چپ و منشویک انترناسیونالیست هم در این هیئت حضور داشتند که همگی قول داده بودند از سیاست شورا دفاع کنند. در کنفرانسی که این هیئت پیش از عزیمت برگزار کرد، بیانیه ی پیشنهادی سوردلوف به تصویب رسید.

در همین جلسه ی شورا نظام نامه ی کمیته ی نظامی انقلابی مورد بررسی قرار گرفت. این سازمان هنوز کاملاً به منصفه ی ظهور نرسیده بود که در چشم دشمن جنبه ای دمدام نفرت انگیزتر پیدا کرد. در این جلسه یکی از سخن ران های مخالف فریاد کشید: "چرا بلشویک ها به این سؤال جواب نمی دهند: آیا در فکر حمله اند یا خیر؟ این سکوت یا از بزدلی است و یا از بی اعتمادی به نیروهایشان." این سخن با قهقهه ی شدید حضار رو به رو شد: نماینده ی حزب حکومت از حزب قیام توقع داشت که مکنونات قلبی خود را برای او باز کند. سخن ران در ادامه ی صحبت خود اظهار داشت که کمیته ی جدید چیزی نیست مگر "یک ستاد انقلابی برای تصرف قدرت." و آن ها، یعنی منشویک ها، خیال ندارند واردش شوند. صدانی از میان جمعیت فریاد کشید: "مگر شما روی هم چند نفرید؟" حقیقتاً هم عده ی منشویک ها در شورا کم بود. روی هم پنجاه تن. با این حال منشویک ها یقین داشتند که "توده ها با قیام موافق نیستند." تروتسکی در جواب تصدیق کرد که بلشویک ها در فکر تصرف قدرتند: "ما این نکته را از کسی پنهان نمی کنیم." و سپس گفت: اما فعلاً مسأله این نیست. حکومت تقاضای انتقال نیروهای انقلابی را از پتروگراد کرده است و ما باید به این تقاضا "یا جواب مثبت دهیم و یا جواب منفی." سرانجام نظام نامه ی پیشنهادی لازیمیر با اکثریتی قاطع به تصویب رسید. رئیس شورا به کمیته ی نظامی انقلابی توصیه کرد که از روز بعد کار خود را شروع کند. بدین ترتیب گام دیگری به پیش برداشته شد.

پولکوفنیکوف، فرمانده ی حوزه ی نظامی پتروگراد، همان روز بار دیگر به حکومت گزارش داده بود که بلشویک ها تدارک عملیات مشکوکی را

می بینند. این گزارش به لاف و گزاف نیز آراسته بود: پادگان در مجموع طرف دار حکومت است؛ به دانشکده های افسری دستور داده شده که آماده باشند. پولکوفنیکوف در بیانیه ای خطاب به مردم قول داده بود که در صورت لزوم "شددترین اقدامات ممکن" را به عمل بیاورد. شهردار پتروگراد، شرایدر سوسیال رولوسیونر هم به سهم خود دعا کرده بود که "خدا کند هیچ اغتشاشی روی ندهد تا در پایتخت دچار قحطی نشویم." در این میان، مطبوعات هم گاه با تهدید و گاه با استغاثه، گاه به لاف و گزاف و گاه به تظلم، فریاد خود را بلندتر و بلندتر می کردند.

به منظور ترساندن فرستاده های شورای پتروگراد، نمایش نظامی پُر ابهتی در پسکوف ترتیب داده شده بود. ژنرال های شخیص، کمیسرهای عالی مقام، به ریاست ویتینسکی، و نمایندگان کمیته های ارتش، گرداگرد میزی مدور، پوشیده از نقشه های عظیم، ایستاده بودند. روسای ارکان مختلف گزارش های متعددی پیرامون موقعیت زمینی و دریایی ایراد کردند. همه ی این گزارش ها به نتیجه ای واحد می رسیدند: برای دفاع از راه های پایتخت ضروری است که پادگان پتروگراد فوراً به حرکت درآید. کمیسرها و افراد کمیته ها خشمناکین هر سوءظنی را در خصوص انگیزه های پنهان سیاسی باطل شمردند: آنان اعلام کردند که تمام عملیات به حکم مقتضیات استراتژیک طرح ریزی شده است. فرستاده های پتروگراد برای اثبات نادرستی این نکته برهان صریحی در دست نداشتند. در این جور امور دلیل و برهان علف خرس نیست که در هر بیشه ای سبز شود. اما کل موقعیت همه اش دلیل و برهان بود. جبهه از حیث نیروی انسانی کمبود نداشت. آن چه در جبهه به ندرت یافت می شد همانا میل به نبرد بود. حالت روحی پادگان پتروگراد هم ابداً طوری نبود که

پایه های متزلزل جبهه را تقویت کند. از این گذشته، درس های روزهای کورنیلوف هنوز در حافظه ی همه گان زنده بود. فرستادگان پتروگراد، کاملاً مطمئن از حقانیت خود، به آسانی در برابر حملات ستاد فرمان دهی ایستادگی کردند و یک پارچه تر و مصمم تر از زمان عزیمت، به پتروگراد بازگشتند.

آن دلایل صریحی که فرستادگان پتروگراد در آن زمان فاقدش بودند اینک در اختیار مورخ قرار دارند. مکاتبات محرمانه ی نظامی ثابت می کند که هنگ های پتروگراد را جبهه درخواست نکرده بلکه کرنسکی این درخواست را بر جبهه تحمیل کرده بود. فرمانده ی کل جبهه ی شمال در جواب به تلگراف وزیر جنگ، مستقیماً تلگراف زده بود که: "محرمانه ۱۷۰. ایکس. اعزام نیروهای پادگان پتروگراد را به جبهه ابتدا شما درخواست کردید نه من... وقتی روشن شد که نیروهای پادگان پتروگراد نمی خواهند به جبهه بروند، یعنی قادر به جنگ نیستند، من در یک گفت و گوی خصوصی با افسری که شما به نزد فرستاده بودید گفتم... ما از این نیروها در جبهه زیاد داریم؛ اما نظر به خواست صریح شما داور بر اعزام این نیروها به جبهه، من از پذیرفتنشان امتناع نکردم و اکنون هم نمی کنم، اما فقط در صورتی که شما هم چنان اعزامشان را از پتروگراد ضروری بدانید." در توضیح لحن نیمه خصمانه ی این تلگراف آن که چرمیسوف، ژنرال سیاست پیشه ای که در ارتش تزار "سرخ" محسوب می شد، پس از آن که به قول میلی یوکوف به "محبوب دموکراسی انقلابی" تبدیل شده بود، یقیناً به این نتیجه رسیده بود که بهتر است حساب خود را به موقع از حساب حکومت جدا کند و وارد

کشمکش های حکومت با بلشویک ها نشود. رفتار چرمیسوف در روزهای انقلاب کاملاً این فرض را تأیید می کند.

کشمکش بر سر پادگان به کشمکش بر سر کنگره ی شوراها گره خورده بود. تا موعد مقرر بیش از چهار تا پنج روز باقی نمانده بود. انتظار می رفت که قیام با کنگره ارتباط داشته باشد. بسیاری از افراد گمان می کردند که این بار نیز مانند روزهای ژونیه، جنبش به صورت تظاهرات مسلحانه ی توده ای رخ خواهد داد و با جنگ های خیابانی توأم خواهد بود. پوترسوف، منشویک راست گرا، براساس اطلاعاتی که از اداره ی ضدجاسوسی، و یا از هیئت نظامی فرانسه- از جاعلان زبردست اسناد قلابی- به او رسیده بود، نقشه ی بلشویک ها را که به زعم او قرار بود در شب هفدهم اکتبر صورت بگیرد، در مطبوعات بورژوا تشریح کرده بود. مبدعان هوشمند این نقشه ضمناً پیش بینی کرده بودند که بلشویک ها در نزدیکی یکی از دروازه های شهر گروهی از "عناصر مشنوم" را هم جمع خواهند کرد. سربازهای هنگ های گارد مثل خدایان هومر به خنده افتادند. هنگام خواندن مقاله ی پوترسوف در یکی از جلسات شورا، ستون های سفید و چلچراغ های اسمولنی از شلیک خنده ی حضار به لرزه درآمدند. اما حکومت خردمند که هم چنان از دیدن آن چه در پیش چشمش می گذشت عاجز بود، از این جعلیات مضحک جداً به وحشت افتاد و شتاب زده در ساعت ۲ بامداد تشکیل جلسه داد تا "عناصر مشنوم" را به دام بیندازد. پس از یک رشته از کنفرانس های جوراجور مابین کرنسکی و مقامات نظامی، اقدامات لازم به عمل آمد. نگهبان های کاخ زمستانی و بانک دولتی تقویت شدند؛ افراد دو مدرسه ی آموزشی از اورانین بانوم و حتی یک قطار زرهی از جبهه ی رومانی به پایتخت فراخوانده شدند.

میلی یوکوف می نویسد: "در لحظه ی آخر بلشویک ها از نقشه ی خود منصرف شدند. اما دلایلش معلوم نیست." حتی چندین سال پس از آن حوادث، این مورخ فاضل هنوز ترجیح می دهد جعلیاتی را باور داشته باشد که خود ناقض خویش بودند.

مقامات حکومت قشون مردمی را برای یافتن آثاری از تدارک شورش مأمور تفتیش حومه ی شهر کردند. گزارش های قشون مردمی ترکیبی از تیزبینی و بلاهت پلیسی بودند. در محله ی آکساندرو-نوسکی، که تعدادی کارخانه ی بزرگ دربر دارد، بازرس ها به آرامش کامل برخوردند. در ناحیه ی وایبورگ ضرورت براندازی حکومت عنناً توصیه می شد، اما "ظاهراً" همه چیز آرام بود. در ناحیه ی واسیلی-اوستروف هیجان شدیدی دیده می شد، اما در این جا هم نشانه های "خارجی" عملیات مشهود نبودند. در محله ی ناروا تهییج گری برای تحریک مردم به عمل دو چندان شده بود، اما محال بود کسی به انسان پاسخ دهد که آن عمل دقیقاً چه وقت شروع می شود. یا روز و ساعتش شدیداً در اختفاء نگاه داشته می شدند، و یا آن که واقعاً هیچ کس از روز و ساعتش خبر نداشت. نتیجه آن که: تعداد گشتی ها در حومه باید افزایش بیابد و کمیسرهای قشون مردمی به پاسگاه ها بیشتر سرکشی کنند.

برای تکمیل گزارش های قشون مردمی بد نیست نگاهی به مقاله های مطبوعات لیبرال مسکو بیفکنیم: "در حومه ی شهر، در کارخانه های پترزبورگ، از جمله نوسکی و اوپوخوفسکی و پوتیلوف، تهییج گری بلشویک ها برای تحریک مردم به شورش در همه ی نقاط شهر جریان دارد. کارگران در چنان حالتی به سر می برند که ممکن است هر آینه به حرکت

درآیند. در روزهای اخیر تعداد کثیری از سربازان فراری به پتروگراد هجوم آورده اند... در ایستگاه ورشو از فرط کثرت سربازهایی که با نگاه های مظنون و چشم های برافروخته و چهره های هیجان زده به انسان زل می زنند، جای سوزن انداختن نیست... طبق اطلاعات موجود گروه های کثیری از دزدان، که بوی شکار به مشامشان خورده است، در شهر پتروگراد تجمع کرده اند. نیروهای مشنوم در حال سازمان دهی خود هستند، و می خانه ها و قهوه خانه ها مالامال از آن ها هستند...." در این جا هراس جاهلانه و شایعات پلیسی با مقداری از واقعیات خشن درهم آمیخته اند. بحران انقلابی با نزدیک شدن به اوج خود اعماق جامعه را تا به انتها به تلاطم درآورده بود. فراری ها و سارقان و اشرار واقعاً از غرش آن زلزله ی قریب الوقوع به پا خاسته بودند، و در این میان رهبران جامعه دهشت زده به نیروهای لجام گسیخته ی رژیم خود، و به زخم ها و پلیدی های آن رژیم، خیره شده بودند. انقلاب این نیروها را نیافریده بلکه فقط از آن ها پرده برداشته بود.

در آن روزها، در ستاد فرمان دهی سپاهی در دوینسک، بارون بودبرگ، مرتجع تندخو و درعین حال تیزبین و موشکافی که پیشتر با او آشنا شدیم، چنین نوشت: "کادت ها و جوجه کادت ها و اکتبريست ها و انقلابی های رنگارنگ، چه از سنخ انقلابیون کهنه کار و چه آن ها که در ماه مارس انقلابی شدند، نزدیک شدن مرگ خود را حس می کنند و دست از نغمه خوانی و ژاژخانی برنمی دارند. آنان آدمی را به یاد آن مسلمانی می اندازند که می کوشید تا با جعجغه از وقوع خسوف جلوگیری کند."

کنفرانس پادگان نخستین بار در روز هجدهم تشکیل شد. طی تلفن گرامی از واحدهای نظامی درخواست شده بود که از اقدامات خودسرانه بپرهیزند و فقط

آن دسته از فرمان‌های ستاد فرمان‌دهی را به مورد اجراء بگذارند که به امضای بخش سربازی رسیده باشند. شورا بدین طریق کوششی آشکار و قاطع برای مسلط شدن بر پادگان به عمل آورده بود. این تلفن‌گرام در اساس چیزی نبود جز دعوت به براندازی مقامات موجود. اما می‌توانستی آن را به کوششی صلح‌آمیز برای نشان دادن بلشویک‌ها به جای سازش‌کاران در مکانیزم قدرت دوگانه، تعبیرش کنی. گرچه هر دو تعبیر به یک نتیجه می‌انجامید، اما تعبیر دوم به سبب انعطاف بیشترین جایی برای توهم و خودفریبی باقی می‌گذاشت. هیئت رئیسه کمیته‌ی اجرایی مرکزی، که خود را ارباب اسمولنی می‌دانست، تلاش کرد تا از مخابره‌ی این تلفن‌گرام ممانعت کند. ولی فقط خود را بی‌اعتبارتر ساخت. گردهمایی نمایندگان کمیته‌های هنگ‌ها و گروهان‌های پتروگراد و حومه، در ساعت مقرر صورت گرفت، و فوق‌العاده پرشمار از آب درآمد.

از برکت جوی که دشمن ایجاد کرده بود، گزارش‌های افراد شرکت‌کننده در کنفرانس خود به خود روی مسأله‌ی "شورش" متمرکز شد. تعداد داوطلبان چنان کثیر بود که حتی به فکر رهبران هم خطور نکرده بود. مخالفان این عملیات عبارت بودند از مدرسه‌ی نظامی پترهاف و هنگ نهم سواره نظام. دسته‌جات سواره نظام گارد متمایل به بی‌طرفی بودند. مدرسه‌ی نظامی اورائین بانوم اعلام کرد که فقط از فرامین کمیته‌ی اجرایی مرکزی اطاعت می‌کند. جز این‌ها صدای خصمانه یا بی‌طرف دیگری برنخاست. آن‌ها که آماده بودند تا به اشاره‌ی شورای پتروگراد وارد عمل شوند، عبارت بودند از: هنگ‌های اجرایی، مسکو، ولینسکی، پالوفسکی، کزگولمسکی، سمونوفسکی، اسماعیلوفسکی، هنگ یکم تیراندازان و هنگ سوم ذخیره،

ناوگان دوم بالتیک، گردان فنی و لشکر توپخانه ی گارد؛ هم چنین هنگ نارنجک انداز اعلام کرد که فقط به دستور کنگره ی شوراها حاضر است وارد عمل شود. همین کافی بود. واحدهای کم اهمیت تر از اکثریت پیروی کردند. نمایندگان کمیته ی اجرایی مرکزی، که تا چندی پیش پادگان پتروگراد را به درستی منبع قدرت خود می دانستند، مطلقاً اجازه ی سخن رانی نیافتند، و مستاصل و عاجز آن مجلس "غیرقانونی" را ترک کردند. مجلس "غیرقانونی" هم بلافاصله به توصیه ی رئیس خود اعلام کرد که: هیچ دستوری معتبر نیست مگر آن که به تأیید شورا رسیده باشد.

آن چه در آن چند ماه، و مخصوصاً در آن چند هفته ی آخر در ضمیر افراد پادگان نقش بسته بود، اینک رفته رفته متبلور می شد. حکومت بیش از آن چه در تصور می گنجید حقیر از آب در آمده بود. در همان حال که شهر از شایعه ی قیام و نبردهای خونین به همه افتاده بود، کنفرانس کمیته های هنگ ها با آشکار ساختن اکثریت قاطع بلشویک ها نشان داده بود که به تظاهرات و نبردهای توده ای نیازی در میان نیست. پادگان با اطمینان تمام به سوی انقلاب پیش می رفت، و در این راه انقلاب را نه شورش که تبلور حق مسلم شورا در تعیین سرنوشت کشور می دانست. این جنبش در عین برخورداری از قدرتی بی نظیر، به سنگینی خاصی هم دچار بود. حزب ناچار بود فعالیت های خود را با ضرب آهنگ سیاسی هنگ ها ماهرانه هماهنگ سازد. زیرا هر چند بیشتر هنگ ها سر به فرمان شورای پترزبورگ نهاده بودند، برخی از آنان فرمان کنگره ی شوراها را انتظار می کشیدند.

برای مصون نگاه داشتن تکامل طبیعی تعرض از گزند هرگونه اختلال خارجی، حتی اختلالات موقت، لازم بود به سؤالی که دوست و دشمن را به

یک سان می آزد، پاسخ داده شود: آیا ممکن نیست قیام هرآینه خود به خود در بگیرد؟ در ترامواها، در خیابان ها، و در فروشگاه ها، همه جا صحبت از قیام قریب الوقوع در میان بود. در میدان کاخ، رو به روی کاخ زمستانی و ستاد کل فرمان دهی، صف دراز افسرهای را می دیدی که آمده بودند تا خدمات خود را به حکومت عرضه کنند و در عوض تپانچه بگیرند. اما در لحظه ی خطر نه تپانچه ها و نه صاحبانشان لحظه ای آفتابی نشدند. سرمقاله های همه ی روزنامه های جاری به مسأله ی قیام اختصاص داده می شدند. گورکی از بلشویک ها درخواست کرده بود که اگر "بازیچه ی بی اختیار توده های عاصی" نیستند، باید شایعات موجود را تکذیب کنند. این بلاتکلیفی تشویش آور حتی به درون محله های کارگرنشین و به درون هنگ ها هم رخنه کرده بود. اینک آنان هم تصور می کردند که در قفای ایشان قیامی در حال تدارک است. به دست چه کس؟ چرا اسمولنی خاموش است؟ موقعیت متناقض شورا به عنوان پارلمان عمومی و در عین حال به عنوان ستاد انقلاب، در آن لحظات مشکلات بزرگی ایجاد کرد. بیش از این سکوت امکان نداشت.

تروتسکی در پایان یکی از جلسات شبانه ی شورا اعلام کرد: "در چند روز اخیر، مطبوعات انباشته از اخبار و شایعات و مقاله هائی درباره ی عملیات قریب الوقوع بوده اند... تصمیمات شورای پتروگراد همواره منتشر می شوند و به اطلاع عموم می رسند. شورا یک نهاد انتخابی است، و... نمی تواند بدون اطلاع کارگران و سربازان تصمیمی اتخاذ کند... من به نام شورا اعلام می کنم که ما هیچ گونه عملیات مسلحانه ای را طرح نریخته ایم، اما اگر شورا در جریان حوادث ناچار شود برای قیام تاریخ مشخصی را معین

کند، آن گاه کارگران و سربازان تا نفر آخر دعوتش را لبیک خواهند گفت. می گویند که من فرمان تحویل پنج هزار قبضه تفنگ را امضاء کرده ام... بله من آن فرمان را امضاء کردم... شورا هم چنان به کار سازمان دهی و تسلیح گارد کارگران ادامه خواهد داد." نمایندگان شیرفهم شدند: نبرد نزدیک بود، اما بدون اطلاع آنان و در قفای ایشان فرمان حمله صادر نمی شد.

با این حال، علاوه بر این توضیحات اطمینان بخش، توده ها به یک چشم انداز روشن انقلابی احتیاج داشتند. به این دلیل سخن ران مسأله ی نقل و انتقال واحدهای پادگان را به مسأله ی کنگره ی شوراها پیوند زد: "ما در خصوص مسأله ای که ممکن است شکل بسیار حادی به خود بگیرد، با حکومت اختلاف داریم... ما به آن ها اجازه نمی دهیم... پتروگراد را از پادگان انقلابی اش محروم کنند." این اختلاف به نوبه ی خود تابع اختلاف دیگری است که به زودی درخواهد گرفت: "بورژوازی می داند که شورای پتروگراد در صدد است تصرف قدرت را به کنگره ی شوراها توصیه کند... و طبقات بورژوا چون این نبرد اجتناب ناپذیر را پیش بینی می کنند، سعی دارند پتروگراد را خلع سلاح کنند." زمینه ی سیاسی انقلاب نخستین بار در همین سخن رانی با روشنی کامل توصیف شد: ما در فکر تصرف قدرت هستیم، به پادگان احتیاج داریم، و از آن در نمی گذریم. "به محض مشاهده ی نخستین تلاش ضدانقلاب برای درهم کوبیدن کنگره، ما با ضدحمله ای جوابش می دهیم که بی رحمانه خواهد بود و تا آخر دنبال خواهد شد." در این جا هم طرح قاطعانه ی تعرض سیاسی تحت عنوان تدافع نظامی بیان گردید.

سوخانوف که با طرحی عقیم برای سرگرم ساختن شورا به جشن پنجاهمین سالگرد تولد گورکی در این جلسه حضور یافته بود، بعداً درباره ی گره ی

انقلابی محکمی که در شورا بسته شده بود نظر درستی ابراز کرد. به گفته ی او: مسأله ی پادگان برای اسمولنی همان مسأله ی قیام، و برای سربازان مسأله ی سرنوشت خود آنان بود. "برای سیاست آن روزها به دشواری می توان نقطه ی حرکت مناسب تری تصور کرد." منتها این مانع از آن نبود که سوخانوف سیاست بلشویک ها را روی هم رفته مخرب بداند. او هم همراه با گورکی و هزاران روشن فکر رادیکال دیگر بیش از هر چیز از به اصطلاح "توده های عاصی" می ترسید، به خصوص آن که این توده های عاصی با نظمی ستودنی روز به روز برای تعرض آماده تر می شدند.

شورا چنان قوی بود که می توانست برنامه ی خود را برای انقلاب در دولت علناً اعلام کند و حتی تاریخ انقلاب را هم معین بسازد. اما در عین حال، شورا درست تا آستانه ی موعدی که خود برای پیروزی کامل معین ساخت، از حل و فصل هزاران مسأله ی بزرگ و کوچک عاجز بود. کرنسکی که از لحاظ سیاسی به صفر مطلق تبدیل شده بود، هنوز از کاخ زمستانی دستور صادر می کرد. لنین، الهام دهنده ی این جنبش بی همتای توده ها، در اختفاء به سر می برد، و میلیانتویچ، وزیر دادگستری، در آن روزها مجدداً به دادستان دستور داده بود که در بازداشت لنین تعجیل کند. شورای قدرتمند پتروگراد حتی در اسمولنی، یعنی در قلمرو خود، ظاهراً در سایه ی کرامت صاحب منصبان زنده بود. اداره ی ساختمان اسمولنی، صندوق پولش، اتاق مخابراتش، اتومبیل ها و تلفن هایش هنوز در دست کمیته ی اجرایی مرکزی قرار داشت، و این کمیته خود صرفاً از ریسمان باریک توارث آویزان بود.

سوخانوف تعریف می کند که چگونه پس از اتمام آن جلسه در دل شب، در تاریکی قیرگون و در زیر بارانی سیل آسا، به میدان اسمولنی آمد. همه ی

نمایندگان تنگاتنگ هم با حالتی رقت بار برگرد دو اتومبیل قراضه و پردود، که از گاراژهای مجهز کمیته ی اجرایی مرکزی در اختیار شورای بلشویک گذاشته شده بودند، چرخ می زدند. این شاهد دائم الحضور روایت می کند که: "تروتسکی رئیس شورا هم به قصد سوار شدن به اتومبیل ها نزدیک شد. اما ناگهان از حرکت باز ایستاد، چند لحظه به جلو خیره شد، پوزخندی زد، و آن گاه پا در میان آجال ها نهاد و در سیاهی شب ناپدید شد." روی رکاب تراموا، سوخانوف به مرد ریزه اندام ناشناسی برخورد کرد که ظاهری متواضع و ریش بزی سیاه رنگی داشت. این مرد ناشناس کوشید تا سوخانوف را بابت ناراحتی های آن سفر طولانی دلداری دهد. سوخانوف از همراه بلشویک خود پرسیده بود: "او کیست؟" و همراهش پاسخ داده بود: "یکی از کارگزاران قدیمی حزب، سوردلوف." کمتر از دو هفته ی بعد آن مرد ریزه اندام ریش بزی به ریاست کمیته ی اجرایی مرکزی رسید، یعنی در رأس عالی ترین مرجع فرمان دهی جمهوری شوروی قرار گرفت. بعید نیست که سوردلوف همسفر خود را از روی حس حق شناسی دل داری داده بود: هشت روز پیشتر، کمیته ی مرکزی بلشویک ها در آپارتمان سوخانوف- البته بدون اطلاع او- تشکیل جلسه داده و قیام مسلحانه را در دستور روز قرار داده بود.

صبح روز بعد، کمیته ی اجرایی مرکزی سعی کرد که چرخ حوادث را به عقب برگرداند. هیئت رئیسه ی این کمیته مجمع "قانونی" پادگان را تشکیل داد، و کمیته های واپس مانده ای را که انتخاباتشان از مدت ها پیش تجدید نشده و در جلسه ی روز قبل هم شرکت نکرده بودند، به درون آن مجمع کشاند. این آزمون اضافی پادگان، در عین ارائه ی برخی اطلاعات جدید، تصویر روز قبل را به نحوی روشن تر تأیید کرد. این بار مخالفان قیام بیشتر

عبارت بودند از نیروهای مستقر در قلعه ی پتروپل، و کمیته های لشکر زرهی. هر دو اعلام کردند که تماماً تابع کمیته ی اجرائی مرکزی خواهند بود. این اطلاعات باید به حساب گرفته می شد.

قلعه ی پتروپل که بر جزیره ای در میان آب های نوا و ترعه اش مابین مرکز شهر و دو محله از محله های حومه قرار دارد، به پل های اطراف مسلط است و از سمت رودخانه راه هائی را که به کاخ زمستانی، یعنی مقر حکومت، منتهی می شوند محافظت- و یا اگر ترجیح می دهید، تهدید- می کند. این قلعه گرچه در عملیات وسیع فاقد اهمیت نظامی است، اما می تواند در جنگ های خیابانی وزنه ی سنگینی باشد. شاید مهم تر آن که زرادخانه ی بزرگ و انباشته ی کرونورسکی در مجاورت این قلعه قرار دارد. کارگران تفنگ لازم داشتند- آری، و هنگ های انقلابی هم تقریباً خلع سلاح شده بودند. اهمیت زره پوش در نبردهای خیابانی نیاز به توضیح ندارد. زره پوش اگر به وسیله ی حکومت به کار گرفته شود، ممکن است قربانیان بی ثمر بسیار به جا گذارد؛ و اگر در خدمت قیام به راه بیفتد، می تواند راه پیروزی را کوتاه تر کند. در روزهای آتی بلشویک ها ناچارند به قلعه و به لشکر زرهی توجه خاصی کنند. صرف نظر از این ها، تناسب نیروها در این کنفرانس جدید همان از آب درآمد که روز پیش آشکار شده بود. تلاش کمیته ی اجرائی مرکزی در اجرای قطع نامه ی بسیار احتیاط آمیز خود با مقاومت سرد اکثریت قاطع کمیته ها مواجه شد. در این میان خاطر نشان گردید که چون کنفرانس به دعوت شورای پتروگراد تشکیل نشده است، خود را در تصمیم گیری مختار نمی بیند. سازش کاران خود به درiozگی این سیلی اضافی رفته بودند.

کمیته ی اجرایی مرکزی چون راه دست یابی به پادگان را از پائین مسدود می دید، سعی کرد تا از بالا بر پادگان مسلط شود. اعضای این کمیته با موافقت ستاد فرمان دهی ارتش، سوسیال رولوسیونری را به نام سروان مالفسکی به سرکمیسری حوزه ی نظامی پتروگراد منصوب کردند و سپس گفتند که حاضرند کمیسرهای شورا را به رسمیت بشناسند به شرط آن که کمیسرهای شورا از سرکمیسر پیروی کنند. واضح است که این تلاش مذبوحانه برای سوار شدن بر پادگان بلشویک، آن هم از طریق سروانی گمنام، به جانی نرسید. شورا پس از مردود شمردن این طرح، جریان مذاکرات را قطع کرد.

قیامی که پوترسوف برملاش کرده بود، رخ نداد. حال دشمن با اطمینان تمام تاریخ دیگری یعنی روز بیستم اکتبر را برای وقوع قیام معین کرد. چنان که می دانیم کنگره ی شوراها بدواً قرار بود در آن روز افتتاح گردد، و قیام مثل سایه کنگره را دنبال می کرد. درست است که کنگره پنج روز به تعویق افتاده بود، اما چه باک: شینی اصلی حرکت کرده اما سایه سر جای خود باقی مانده بود. این بار هم حکومت همه ی اقدامات لازم را برای پیش گیری از "شورش" به عمل آورد. پاسگاه های نگهبانی در حومه ی شهر تقویت شدند؛ گشتی های قزاق تمام شب در محله های کارگرنشین جولان دادند؛ واحدهای ذخیره ی سواره نظام در نقاط مختلف شهر کمین کردند؛ قشون مردمی آماده ی عمل شد و نیمی از اعضایش در کمیسری ها به کشیک دائم نشستند. تعداد زیادی زره پوش و توپ سبک و مسلسل در اطراف کاخ زمستانی کار گذاشته شد. گشتی ها راه های منتهی به کاخ را زیر نظر گرفتند.

یک بار دیگر، قیامی که نه کسی تدارکش را دیده و نه کسی فرمائش را صادر کرده بود، صورت نگرفت. آن روز از بسیاری روزهای دیگر آرام تر سپری شد؛ کار در کارگاه ها و کارخانه ها لحظه ای متوقف نشد. *ایزوستیا*، به سردبیری دان، شکست بلشویک ها را جشن گرفت: "ماجراجویی آنان برای به راه انداختن تظاهرات مسلحانه در پتروگراد کم و بیش به سر رسیده است." خشم دموکراسی متحد بلشویک ها را داغان کرده است: "هم اکنون در فکر تسلیمند." به راستی که ممکن است انسان تصور کند که دشمن عقل خویش را از دست داده و با لاف های بی موقع و دمیدن های بی موقع تر در شیپور پیروزی، می کوشید تا "افکار عمومی" را منحرف کند، و نقشه های واقعی بلشویک ها را پنهان بدارد.

طرح ایجاد کمیته ی نظامی انقلابی که نخستین بار در روز نهم عنوان شده بود، یک هفته بعد در مجمع عمومی شورا به تصویب رسید. شورا حزب نیست؛ چرخ و دنده هایش سنگینند. برای تشکیل کمیته چهار روز دیگر هم وقت لازم بود. اما آن ده روز به هدر نرفتند: فتح پادگان روز به روز کامل تر می شد، کنفرانس کمیته های هنگ ها استحکام خود را نشان داده بود، و تسلیح کارگران مرتباً به پیش می رفت. و بدین ترتیب گرچه کمیته ی نظامی انقلابی در روز بیستم، یعنی فقط پنج روز پیش از قیام، شروع به کار کرد، اما در عوض قلمرو سازمان یافته و حاضر و آماده ای در برابر خود یافت. از آن جا که سازش کاران کمیته ی نظامی انقلابی را تحریم کرده بودند، فقط بلشویک ها و سوسیال رولوسیونرهای چپ در ستاد این کمیته عضویت داشتند. این وضع وظایف موجود را آسان تر و ساده تر کرد. از میان سوسیال رولوسیونرها فقط لازیمیر فعال بود، و حتی او را به ریاست دفتر کمیته

گمارده بودند تا بر این نکته تأکید شود که کمیته یک نهاد شورائی است نه یک نهاد حزبی. اما اساساً کمیته، که ریاستش را تروتسکی برعهده داشت و کارگزاران اصلی اش را پودویسکی و آنتونوف اوفسینکو و لاشویچ و سادوفسکی و مخونوشین تشکیل می دادند، تماماً بر بلشویک ها متکی بود. جلسه ی عمومی این کمیته به طوری که نمایندگان همه ی نهادهائی که در نظام نامه ذکر شده بودند در آن حضور داشته باشند، حتی یک بار هم برگزار نشد. همه ی کارها از طریق دفتر کمیته و زیر نظارت رئیس صورت می گرفت. با سوردلوف هم در خصوص همه ی امور مهم مشورت می شد. ستاد کل قیام چنین ترکیبی داشت.

خبرنامه ی کمیته نخستین اقدامات خود را فروتنانه چنین به ثبت رسانده است: به منظور "نظارت و مدیریت" چند تن کمیسر به واحدهای رزمی پادگان و به پاره ای از مؤسسات و انبارها اعزام شدند. معنای این خبر آن بود که شورا پس از فتح سیاسی پادگان، اینک می کوشید تا از لحاظ سازمانی هم بر پادگان مسلط شود. در انتخاب این کمیسرها سازمان نظامی بلشویک ها نقش اصلی را ایفاء کرد. در میان اعضای این سازمان در پتروگراد- تقریباً در حدود هزار تن- سربازها و افسرهای جوان و مصممی که سرسپرده ی انقلاب بودند و از روزهای ژوئیه به بعد در زندان های کرنسکی آب دیده شده بودند، فراوان یافت می شدند. کمیسرهایی که از میان این افراد انتخاب شدند در میان نیروهای پادگان زمین آماده و بسیار مستعدی در برابر خود یافتند. پادگان آنان را از خود می دانست و با طیب خاطر به فرمان هایشان گردن می نهاد.

تصرف مؤسسات دولتی در بسیاری از موارد به ابتکار رده های فرودست صورت گرفت. مثلاً کارگرا و کارمندهای زرادخانه ی مجاور قلعه ی پتروپل مسأله ی ضرورت برقراری کنترل بر تحویل اسلحه را خودشان مطرح کردند. کمیسری که به آن جا فرستاده شد توانست از تسلیح بیشتر دانشجویان دانشکده ی افسری جلوگیری کند، و از ارسال ده هزار قبضه تفنگ به منطقه ی دن و هم چنین محمولات کوچک تری به چند سازمان و فرد مشکوک ممانعت به عمل آورد. طولی نکشید که این کنترل به سایر زرادخانه ها و حتی به فروشندگان خصوصی اسلحه تعمیم داده شد. همین قدر که به کمیته های سربازان، کارگران و یا کارمندان هر موسسه و یا انبار متوسل می شدی، مقاومت دستگاه های اداری فوراً درهم شکسته می شد. از آن به بعد اسلحه فقط به دستور کمیسرها تحویل داده می شد.

کارگران حروفچین از طریق اتحادیه ی خود توجه کمیته را به افزایش اعلامیه ها و جزوه های صدسیاه ها جلب کردند. قرار بر این شد که در همه ی موارد مشکوک، اتحادیه ی کارگران چاپ خانه ها برای کسب رهنمود به نزد کمیته ی نظامی انقلابی برود. این کنترل از طریق حروفچین ها موثرترین کنترل ممکن بر تهییج گری های مکتوب ضدانقلاب از آب درآمد.

شورا به تکذیب رسمی شایعه ی قیام اکتفاء نکرد و روز یک شنبه بیست و دوم اکتبر را روز بازدید صلح آمیز از نیروهای خود اعلام کرد. البته نه به شکل تظاهرات خیابانی، بلکه به صورت تجمعاتی در کارخانه ها، سربازخانه ها و همه ی مؤسسات عمده ی پتروگراد. در این میان چند تن متدین مرموز، یقیناً به منظور ایجاد درگیری های خونین، همان روز را برای یک راهپیمایی مذهبی در خیابان های پایتخت تعیین کردند. دعوت آنان که به

اسم چند قزاق ناشناس صادر شده بود، از مردم می خواست که "به یادبود نجات روسیه از چنگال دشمن در سال ۱۸۱۲" در یک راهپیمایی مذهبی شرکت کنند. این بهانه ی تاریخی البته بی اصالت بود، اما مهم آن که سازمان دهندگان این راهپیمایی از درگاه باری تعالی استدعا کرده بودند که سلاح های قزاق را "برای دفاع از سرزمین روسیه در مقابل دشمن" مشمول مراحم و برکات خویش بسازد، و بدیهی است که این استدعا به سال ۱۹۱۷ مربوط می شد.

برای ترسیدن از تظاهرات جدی ضدانقلاب هیچ دلیلی وجود نداشت. روحانیون در میان توده های پتروگراد قدرتی نداشتند؛ آن ها در زیر پرچم کلیسا فقط بقایای رقت انگیز دسته جات صدسیاه را می توانستند بر علیه شورا بسیج کنند. اما با هم کاری فتنه گران کارآموده ی اداره ی ضدجاسوسی و هم چنین افسرهای قزاق، وقوع برخوردهای خونین به کلی منتفی نبود. کمیته ی نظامی انقلابی برای پیش گیری از این نوع برخوردها در وهله ی اول به بسط نفوذ خود در میان هنگ های قزاق پرداخت؛ در مقر ستاد انقلاب هم مراقبت سخت تری برقرار شد. جان رید می نویسد: "ورود به ساختمان اسمولنی دیگر به آسانی امکان پذیر نبود. رمز عبور هر از چند ساعت عوض می شد، چون جاسوس ها دائماً به درون آن ساختمان رخنه می کردند." جلسه ی کنفرانس پادگان در روز بیست و یکم به بحث پیرامون "روز شورا" که قرار بود روز بعد برگزار شود، اختصاص داده شد. سخن گوی این جلسه برای پیش گیری از درگیری های احتمالی در خیابان ها یک رشته اقدامات احتیاطی پیشنهاد کرد. هنگ چهارم قزاق که بیشتر از سایر هنگ های قزاق به چپ تمایل داشت، از طریق نمایندگان خود اعلام کرد که در راهپیمایی مذهبی

شرکت نمی کند. هنگ چهاردهم قزاق اظهار داشت که با تمام قوا بر علیه عملیات ضدانقلاب می جنگد، اما در عین حال متذکر شد که قیام را برای تصرف قدرت "بی موقع" می داند. از سه هنگ قزاق فقط یک هنگ یعنی هنگ اورالسکی غایب بود. این هنگ که از هنگ های بسیار عقب مانده محسوب می شد، همان هنگی بود که در ماه ژوئیه برای قلع و قمع بلشویک ها به پتروگراد آورده شده بود.

به پیشنهاد تروتسکی، کنفرانس سه قطع نامه ی کوتاه را به تصویب رساند:
 ۱- "پادگان های پتروگراد و حومه به کمیته ی نظامی انقلابی قول می دهند که در همه ی اقدامات این کمیته از او پشتیبانی کنند...";

۲- روز بیست و دوم اکتبر به بازدید صلح آمیز نیروها اختصاص داده می شود... پادگان خطاب به قزاق ها اعلام می کند که.... "ما شما را به شرکت در تجمعات فردا دعوت می کنیم. مقدمتان را گرامی می داریم، برادران قزاق!!";

۳- "کنگره ی سراسری شوراهای روسیه باید قدرت را به دست خود بگیرد و صلح و زمین و نان را برای همه ی مردم تضمین کند." پادگان صمیمانه قول می دهد که همه ی نیروهای خود را در اختیار کنگره ی شوراها بگذارد. "به ما، نمایندگان بر حق سربازان و کارگران و دهقانان، اعتماد کنید. ما همه در مواضع خود آماده ایم که یا به پیروزی برسیم و یا جان بسپریم." صدها دست برای این قطع نامه، که تأییدی بر برنامه ی قیام محسوب می شد، به هوا بلند شد. پنجاه و هفت تن از ابراز رأی امتناع کردند. این ها "بی طرف ها" بودند- یعنی همان دشمنان دودل. حتی یک دست در مخالفت با این قطع نامه

به هوا بلند نشد. حلقه ی طنابی که به گردن رژیم فوریه افتاده بود، سفت و محکم گره خورده بود.

در طول روز معلوم شد که بانیان مرموز راهپیمائی مذهبی "به توصیه ی فرمانده ی کل حوزه ی نظامی" از تظاهرات منصرف شده اند. بر اساس این پیروزی بزرگ اخلاقی، که میزان دقیقی از فشار اجتماعی کنفرانس پادگان به دست می داد، با اطمینان تمام می شد پیش بینی کرد که دشمن به طور کلی در روز بعد جرئت نخواهد کرد در خیابان ها آفتابی شود.

کمیته ی نظامی انقلابی سه کمیسر را به ستاد فرمان دهی حوزه ی نظامی پتروگراد اعزام کرد. این سه عبارت بودند از سادوفسکی و مخونوشین و لازیمیر. قرار بر این شد که دستورهای فرمانده ی نظامی فقط با تأیید یکی از این سه تن لازم الاجرا باشند. به درخواست تلفنی اسمولنی، ستاد فرمان دهی اتومبیلی برای حمل این هیئت سه نفره به اسمولنی فرستاد. رسوم قدرت دوگانه هنوز پا برجا بودند. اما برخلاف انتظار، این عز و احترام متضمن آمادگی ستاد به دادن امتیاز نبود.

پولکوفنیکوف پس از گوش دادن به بیانیه ی سادوفسکی، اظهار داشت که هیچ کمیسری را به رسمیت نمی شناسد و احتیاجی هم به قیم ندارد. هنگامی که هیئت سه نفره به این نکته اشاره کرد که ممکن است ستاد فرمان دهی در این راه با مقاومت سربازها رو به رو شود، پولکوفنیکوف به سردی جواب داد که پادگان در دست اوست و او از اطاعت پادگان اطمینان دارد. مخونوشین در خاطرات خود می نویسد: "اعتماد به نفس او صادقانه به نظر می رسید. ما تصنعی در لحنش ندیدیم." برای بازگشت هیئت سه نفره به اسمولنی اتومبیل رسمی تعبیه نشد.

در جلسه ی ویژه ی کنفرانس، که تروتسکی و سوردلوف هم به شرکت در آن دعوت شده بودند، این قطع نامه به تصویب رسید: قطع رابطه با ستاد فرمان دهی عملی تمام شده است و این قطع رابطه باید مبدائی برای تعرض آتی تلقی شود. نخستین شرط موفقیت آن که: محله های کارگرنشین باید در جریان همه ی مراحل و رویدادهای مبارزه قرار بگیرند. نباید به دشمن اجازه داد که توده ها را غافل گیر کند. این اطلاعات از طریق شوراهای بخش ها و کمیته های حزب به همه ی نقاط شهر ارسال شدند. هنگ ها هم بلافاصله از آن چه رخ داده بود مطلع گردیدند. دستورالعمل قبلی بار دیگر مورد تأکید قرار گرفت: فقط دستورهای را اجراء کنید که به امضاء کمیسرها رسیده باشند. ضمناً پیشنهاد شد که فقط مطمئن ترین سربازها به گشت و نگهبانی گمارده شوند.

اما ستاد فرمان دهی هم تصمیم گرفت اقداماتی چند به عمل آورد. پولکوفنیکوف، یقیناً به تشویق متحدان سازش کار خویش، در ساعت یک بعدازظهر برای خود کنفرانسی در پادگان تشکیل داد که نمایندگان کمیته ی اجرایی مرکزی در آن حضور داشتند. کمیته ی نظامی انقلابی بر این حرکت دشمن پیش دستی جست و کنفرانس اضطراری کمیته های هنگ ها را در ساعت یازده صبح برگزار کرد. در این جا تصمیم گرفته شد که قطع رابطه با ستاد فرمان دهی رسماً به ضابطه درآید. بیاتیه ای که در این جلسه خطاب به نیروهای پتروگراد و حومه نوشته شد، از اعلام جنگ سخن می گفت: "ستاد فرمان دهی از پادگان منظم پایتخت گسیخته است و اینک به ابزاری در دست نیروهای ضدانقلاب تبدیل شده." کمیته ی نظامی انقلابی بابت تمام فعالیت های ستاد فرمان دهی از خود سلب مسئولیت می کند، و در رأس پادگان

خود را موظف به "دفاع از نظم انقلابی در برابر تلاش های ضدانقلاب" می داند.

این بیاتیه گام قاطعی در راه قیام محسوب می شد. یا شاید صرفاً تعارض دیگری بود در مکانیزم آن قدرت دوگانه ای که همیشه انباشته از تعارض است؟ در هر حال، ستاد فرمان دهی برای تسلا ی خویشتن این بیاتیه را به طریق دوم تعبیر کرد. البته پس از مشورت با نمایندگان واحدهائی که قطع نامه های کمیته ی نظامی انقلابی را به موقع دریافت نکرده بودند. هیئتی که از اسمولنی به رهبری ستوان داشکویچ بلشویک اعزام شد، قطع نامه ی کنفرانس پادگان را مجماً به اطلاع ستاد فرمان دهی رسانید. نمایندگان معدودی که در آن جا حضور داشتند، مراتب وفاداری خود را به شورا مجدداً اعلام کردند اما از اتخاذ تصمیم امتناع ورزیدند و متفرق شدند. مطبوعات سخنان ستاد فرمان دهی را چنین نقل کردند: "پس از مبادله ی طولانی افکار و عقاید، تصمیم معینی اتخاذ نشد؛ لازم بود که ابتدا منتظر حل و فصل معارضه ی موجود مابین کمیته ی اجرایی مرکزی و شورای پتروگراد شویم." بدین سان ستاد فرمان دهی اضمحلال خود را به صورت مناقشه ای مابین دو نهاد شورائی می دید، آن هم بر سر این که کدام یک از آن دو باید بر فعالیت های او نظارت کند. سیاست نابینائی داوطلبانه این امتیاز را دربر داشت که آنان را از قید ضرورت اعلام جنگ به اسمولنی فارغ می ساخت، به خصوص آن که فرمان رویان برای چنین عملی نیروی کافی در اختیار نداشتند. بدین ترتیب معارضه ی انقلابی، که به نقطه ی انفجار رسیده بود، یک بار دیگر به کمک ارگان های حکومتی در چارچوب قانونی قدرت دوگانه محصور شد. ستاد فرمان دهی، که از نگرستن در چهره ی واقعیت

می هراسید، با کفایت تمام به استتار قیام کمک کرد. اما آیا این رفتار سبک مغزانه ی قدرتمندان صرفاً به منظور پرده پوشی مقاصد واقعی شان اعمال نمی شد؟ آیا ستاد فرمان دهی قصد نداشت در زیر پوشش این ساده لوحی بوروکراتیک، ضربه ی نامنتظری بر سر کمیته ی نظامی انقلابی فرود آورد؟ اسمولنی چنین همتی را از سوی ارگان های از هم گسیخته و روحیه باخته ی حکومت موقت بسیار بعید می دانست. با این حال، کمیته ی نظامی انقلابی ساده ترین احتیاط لازم را به جا آورد: در یکی از سربازخانه های مجاور چند گروهان به طور شبانه روزی در حال آماده باش نگاه داشته شدند تا به محض مشاهده ی نخستین نشانه ی خطر به کمک اسمولنی بشتابند.

با آن که راهپیمائی مذهبی لغو شده بود، مطبوعات بورژوا یک شنبه ی خونینی پیش بینی کردند. روزنامه ی سازش کاران در چاپ صبح خود نوشت: "امروز مقامات مسئول با احتمال بیش از روز بیستم انتظار شورشی را دارند." بدین ترتیب برای سومین بار در هفته- هفدهم، بیستم و بیست و دوم- پسرک شریر، مردم را با فریاد دروغین "آی گرگ، آی گرگ!" فریب داده بود. اگر این قصه ی کهن را باور داشته باشیم، بار چهارم پسرک طعمه ی گرگ خواهد شد. مطبوعات بلشویک، ضمن دعوت مردم به حضور در تجمعات، از ارزیابی صلح آمیز نیروهای انقلابی در آستانه ی کنگره ی شوراهای سخن گفتند. این سخن با نقشه ی کمیته ی نظامی انقلابی کاملاً سازگار بود، چون این نقشه عبارت بود از باز دیدی عظیم از نیروها بدون ایجاد درگیری، بدون استفاده از اسلحه، و حتی بدون نمایش اسلحه. غرض آن بود که توده ها کثرت و قدرت و اراده ی خود را به چشم خویش ببینند. غرض

آن بود که توده ها با یک پارچگی و وحدت خود دشمن را وادار به اختفاء کنند و او را در کنج خانه نگاه دارند. بلشویک ها بر آن بودند که با نشان دادن زبونی بورژوازی در برابر توده ها، واپسین خاطره های مزاحم روزهای ژوئیه را از ضمیر کارگران و سربازان بزدایند، و کاری کنند که توده ها پس از دیدن عظمت خویشان بگویند: دیگر هیچ چیز و هیچ کس نمی تواند در برابر ما مقاومت کند.

پنج سال بعد میلی یوکوف نوشت: "مردم هراس زاده یا در خانه ماندند و یا خود را کنار کشیدند." آن که در خانه باقی ماند بورژوازی بود. که واقعاً از مندرجات مطبوعات خود به وحشت افتاده بود. مابقی نفوس شهر به خیابان ها هجوم آوردند تا از دم تا پاسی از شب در تجمعات شرکت کنند. پیر و جوان، خرد و کلان، زن و مرد، دختر و پسر، مادرهای بچه در بغل. در سراسر انقلاب نظیر چنین تجمعاتی دیده نشده بود. تمامی پتروگراد، به استثنای قشرهای فوقانی اش، به یک تجمع یک پارچه تبدیل شده بود. در تالارهای سخن رانی، متصل انباشته از جمعیت تا آستانه ی درها، شنوندگان هر از چند ساعت تازه می شدند. امواج تازه و تازه تری از کارگران، سربازان و ملوانان به سوی ساختمان ها می خزیدند و هم چون سیل درون ساختمان ها را پر می کردند. خرده بورژوازی شهر هم از غرش این امواج و از هشدارهائی که برای ترساندن او منتشر شده بود، به پا خاسته و به جنبش درآمده بود. ساختمان عظیمی که به خانه ی خلق معروف است ملامال از ده ها هزار انسان بود. توده ای درهم فشرده و هیجان زده، و در عین حال منضبط، همه ی تناثرها و تالارهای سخن رانی و اتاق های انتظار و بوفه ها و سرسراهای تناثرها را انباشته بودند. سرها و پاها و دست های انسانی خوشه خوشه از تیرهای

آهین و از پنجره های فوقانی آویزان بودن. فضا آکنده از انقباضی بود که خبر از انفجار می داد. سرنگون باد کرنسکی! مرگ بر جنگ! قدرت به دست شوراها! هیچ یک از سازش کاران دیگر جرئت نمی کتد با دلیل و هشدار در برابر این جماعات داغ و گداخته ظاهر شود. میدان در جنگ بلشویک ها بود. همه ی سخن ران های حزب، از جمله نمایندگانی که از ایالات برای شرکت در کنگره ی شوراها به تدریج وارد پتروگراد می شدند، وارد عمل شده بودند. گاهی اوقات سوسیال رولوسیونرها چپ- و در برخی از نقاط نیز آنارشویست ها- سخن رانی می کردند. اما هر دو می کوشیدند حتی المقدور میان خود و بلشویک ها تمایز نهند.

زاغه نشین ها و بی غوله نشین ها و گودنشین ها در جامه های نخ نما و یا در اونیفورم های خاکستری رنگ، کلاه یا شال سنگینی بر سر، کفش های سوراخ سوراخشان آغشته به گل و لای خیابان، و سینه هایشان مرتعش از سرفه ی پائیز، ساعت های دراز از جا نمی جنبیدند. آنان تنگاتنگ هم ایستاده بودند و حتی به یک دیگر فشار می آوردند تا جا برای دیگران، و برای همه، باز شود. همه بی آن که خسته شوند با شور و ولع و اشتیاق گوش می دادند، از ترس آن که مبادا کلمه ای از آن چه فهم و جذب و اجرایش ضروری است، از گوششان بگریزد. قبلاً چنین می نمود که در طی ماه ها و هفته های آخر- یا دست کم در چند روز آخر- همه ی حرف ها زده شده است. اما خیر! امروز این کلمات ظنین دیگری دارند و برداشت توده ها از آن ها طور دیگری است. دیگر این کلمات در گوششان به خطبه و موعظه نمی ماند، بلکه آنان را موظف به عمل می کند. تجربه ی انقلاب و جنگ و عمری مبارزه ی جانکاه از اعماق حافظه ی یکایک این مردان و زنان تنگ دست سر بر می کشید و در

قالب افکاری ساده و آمرانه رخ می نمود: از این راه دیگر جلوتر نمی توان رفت، باید راهی به آینده باز کنیم.

هر کس که در رویدادهائی که وصفشان گذشت شرکت جسته بود، بعداً بار دیگر نگاه خود را به آن روز بی پیرایه و شگفت انگیز باز می گرداند. به راستی که بر زمینه ی کلی انقلاب- و حتی بدون این زمینه- آن روز جلا و درخششی به سزا داشت. تصویر آن سیل انسانی شوق زده- شوق زده، و در عین حال، در سایه ی قدرت تسخیر ناپذیرش، خویشتن دار- برای همیشه در حافظه ی شاهدان حک شده است. مستیسلافسکی، سوسیال رولوسیونر چپ، می نویسد: "روز شورای پتروگراد در تجمعات بی شمار و با شور و شوقی بی حد و حصر، جشن گرفته شد." تستکوفسکی بلشویک، که در دو کارخانه از کارخانه های محله ی واسیلی- اوستروف سخن رانی کرد، می گوید: "ما صریحاً به توده ها گفتیم که در فکر تصرف قدرتیم، و در جواب فقط تشویق و دل گرمی شنیدیم." سوخانوف در توصیف تجمعی در خانه ی خلق می گوید: "حالتی نزدیک به وجد و سرور دور و بر مرا احاطه کرده بود... تروتسکی پس از بیان چند قطع نامه ی کلی و کوتاه... پرسید: چه کسانی موافقتند؟... چندین هزار دست در آن واحد به هوا بلند شد. من به دست های برافراشته و به چشم های برافروخته ی مردان و زنان و پسران و کارگران و سربازان و دهقانان نگریستم. در میانشان افراد صددرصد خرده بورژوا هم دیده می شدند... تروتسکی به صحبت ادامه داد. جمعیت هم چنان دست های خود را در هوا نگاه داشته بود. تروتسکی هر کلمه را پیش از بیان می تراشید: باشد که رأی شما سوگندتان باشد... جمعیت دست ها را بلندتر کرد. همه موافق بودند و سوگند خوردند." پوپوف بلشویک از سوگند وجدآمیزی سخن

می گوید که توده ها یاد کردند: "سوگند می خوریم به اولین اشاره ی شورا به کمکش بشتابیم." مستیسلافسکی هم به توصیف جمعیت هیجان زده ای می پردازد که نسبت به شورا سوگند وفاداری خوردند. همین صحنه ها در مقیاسی کوچک تر در همه ی نقاط شهر، از مرکز گرفته تا حومه، دیده می شدند. صدها هزار تن از مردم در ساعتی واحد، دست های خود را به آسمان بردند و قسم خوردند که مبارزه را تا به آخر ادامه دهند. جلسات روزانه ی شورا و بخش سربازان و کنفرانس پادگان و کمیته های کارخانه و کارگاه به گروه بزرگی از رهبران وحدتی درونی بخشیده بودند؛ تجمعات مجزای توده ای کارخانه ها و هنگ ها را با هم متحد کرده بودند؛ اما آن روز، روز بیست و دوم اکتبر، در دیگی غول پیکر و در دمانی سهمگین توده های راستین خلق را به یک دیگر جوش داد. در آن روز توده ها خود و رهبران خود را به چشم دیدند؛ و رهبران نیز توده ها را دیدند و حرفشان را شنیدند. هر یک از طرفین از دیگری راضی بود. رهبران متقاعد شدند که: دیگر نمی توان کار را به تعویق انداخت! و توده ها به خود گفتند: این بار کار را سر می دهیم!

بازدید موفقیت آمیز بلشویک ها از نیروهای انقلابی در روز یک شنبه، اعتماد به نفس پولکوفنیکوف و فرماندهان عالی رتبه اش را درهم شکست. از این رو ستاد فرمان دهی با موافقت حکومت و کمیته ی اجرایی مرکزی کوشید تا با اسمولنی کنار بیاید. اصلاً چرا رسوم دیرین و دوستانه ی تماس و سازش را از نو برقرار نکنیم؟ کمیته ی نظامی انقلابی از اعزام نماینده های خود برای تبادل نظر امتناع نکرد: برای خبرگیری و شناسایی فرصتی از این بهتر گیر نمی آمد. سادوفسکی به یاد می آورد: "مذاکرات کوتاه بودند.

نمایندگان ستاد فرمان دهی از پیش با همه ی شرایط پیشنهادی شورا موافقت کردند... و قرار شد در عوض، فرماتی که کمیته ی نظامی انقلابی در روز بیست و دوم اکتبر صادر کرده بود، ملغی شود. " منظور فرماتی است که ستاد فرمان دهی را ابزاری در دست نیروهای ضدانقلاب اعلام کرده بود. همان نمایندگانی که دو روز پیش پولکوفنیکوف آنان را آن طور بی ادبانه روانه ساخته بود، اینک به منظور تهیه ی گزارشی برای اسمولنی خواستار پیش نویس امضاء شده ی این موافق نامه شدند، و آن را دریافت هم کردند. چه بسا روز شنبه شرایط این تسلیم نیمه شرافتمدانه پذیرفته می شد. امروز، دوشنبه، دیگر خیلی دیر است. ستاد فرمان دهی در انتظار پاسخی نشست که هرگز از راه نرسید.

کمیته ی نظامی انقلابی طی صدور بیانیه ای خطاب به نفوس پتروگراد، انتصاب کمیسرها را در واحدهای نظامی و در مهم ترین نقاط پایتخت و حومه به آگاهی مردم رساند. "کمیسرها در مقام نمایندگان شورا از تعرض مصونند. مخالفت با کمیسرها مخالفت با شورای نمایندگان کارگران و سربازان است." هم چنین به شهروندان توصیه شده بود که در صورت مشاهده ی هر نوع اغتشاش به نزدیک ترین کمیسر مراجعه کنند تا او نیروهای مسلح را وارد عمل کند. این لحن، لحن قدرت و حاکمیت بود. اما کمیته هنوز علامت قیام علنی را صادر نکرده بود. سوخانوف می پرسد: "آیا اسمولنی رفتاری احمقانه پیشه کرده است، یا آن که با کاخ زمستانی باز موش و گربه درآورده و می کوشد تا او را تحریک به حمله کند؟" نه این و نه آن. کمیته با فشار توده ها و با وزنه ی پادگان، حکومت را به تدریج از صحنه بیرون می راند. کمیته فعلاً بی آن که دست به نبرد زند، آن چه در توان اوست به غنیمت

می گیرد. کمیته بدون شلیک تیر مواضع خود را پیش می برد، و در ضمن این پیشروی ارتش خود را انسجام می بخشد و تقویتش می کند. کمیته از روی فشار خود قدرت مقاومت دشمن را اندازه می گیرد، و لحظه ای از دشمن چشم برنمی دارد. هر گامی به پیش، سمت گیری نیروها را به نفع اسمولنی تغییر می دهد. کارگران و پادگان خویشتن را هم سنگ قیام می سازند. بعداً در جریان این تعرض و این بیرون رانی معلوم خواهد شد که ابتدا چه کسی دست به اسلحه می برد. اینک سخن بر سر ساعات است. اگر در آخرین لحظه حکومت جرئت کند دست به نبرد بپازد، و یا آن که از سر یاس دست به چنین کاری زند، مسئولیتش به گردن کاخ زمستانی خواهد بود. اما در هر حال، ابتکار عمل در دست اسمولنی است. بیانیه ی بیست و سوم اکتبر بدین معنی بود که پیش از سرنگونی خود حکومت، قدرت حکومت واژگون شده است. کمیته ی نظامی انقلابی پیش از آن که بر فرق رژیم دشمن بکوبد. بر آن بود که ابتدا دست و پای او را دربند کند. استفاده از تاکتیک "رسوخ مسالمت آمیز" یعنی لت و پار کردن استخوان های دشمن به طور قانونی و فلج کردن واپسین بقایای اراده اش، فقط در سایه ی برتری بی چون و چرای نیروهای کمیته، و در سایه ی افزایش دم به دم این نیروها میسر شد.

کمیته نقشه ی پادگان را هر روز در برابر خود گسترده و آن را مطالعه کرده بود. از این رو دمای همه ی هنگ ها را می دانست، و هرگونه دگرگونی در نظریات و احساسات سربازخانه ها را دنبال می کرد. امکان نداشت کمیته از آن سو غافل گیر شود. با این حال، هنوز چند سایه ی تار بر نقشه باقی بود. باید جهت محو، یا دست کم روشن تر کردن، این سایه ها اقدامی به عمل می آمد. در روز نوزدهم معلوم شده بود که بیشتر کمیته های قلعه ی پتروپل

نظری خصمانه، و یا دست کم مشکوک، دارند. حال که تمامی پادگان طرف دار کمیته است، و قلعه دست کم از لحاظ سیاسی در محاصره قرار گرفته، باید برای فتح قلعه دست به اقدامات قاطع زد. سرجوخه بلاگونراوف، کمیسر قلعه، با مقاومت سربازها رو به رو شده بود. فرماندهی حکومتی قلعه از به رسمیت شناختن این سرپرستی بلشویکی سر بر تافته و حتی، بر طبق برخی شایعات، لاف زده بود که در فکر بازداشت آن سرپرست جوان است. لازم بود که عمل شود و سریع هم عمل شود. آنتونوف پیشنهاد کرد که همراه با یک گردان قابل اعتماد از هنگ پالوفسکی به قلعه برود و واحدهای مخالف را خلع سلاح کند. اما چنین عملیاتی ممکن بود فاجعه آمیز از آب درآید، و افسرها با بهره برداری از آن ایجاد خونریزی کنند و وحدت پادگان را درهم بشکنند.

آیا واقعاً چنین شدت عملی لازم بود؟ آنتونوف در خاطرات خود می نویسد: "نظر تروتسکی را در خصوص این مسأله جویا شدیم... تروتسکی در آن روزها نقشی تعیین کننده برعهده داشت. راهنمایی او زانیده ی فراست انقلابی اش بود؛ او پیشنهاد کرد که قلعه را از درون تسخیر کنیم. او گفت: 'محال است سربازهای آن جا با ما هم دل نباشند.' و حق با او بود. تروتسکی ولاشویچ به تجمعی که در پادگان بر پا شده بود رفتند." اسمولنی هیجان زده منتظر بود تا هرچه زودتر نتیجه ی این اقدام مخاطره انگیز را بداند. تروتسکی بعداً چنین نوشت: "در روز بیست و سوم من در حدود ساعت دو بعدازظهر به قلعه ی پتروپل رفتم. در صحن قلعه تجمعی بر پا شده بود. لحن سخن رانی های راست گرا سخت آمیخته به احتیاط و طفره آمیز به نظر می رسید... سربازها به حرف های ما گوش دادند و با ما همراه شدند." اندکی

بعد این خبر مسرت بخش از طریق تلفن به طبقه ی سوم اسمولنی رسید: پادگان پتروپل صمیمانه قول داده است که از این پس فقط از کمیته ی نظامی انقلابی دستور بگیرند. آن گاه همه نفسی به راحت کشیدند.

بدیهی است که آن دگرگونی در حالت روحی نیروهای قلعه فقط بر اثر یک یا دو سخن رانی به دست نیامد. مقدمات آن دگرگونی در گذشته چیده شده بود. سربازها بسیار چپ تر از کمیته های خود از آب در آمدند. آن چه در پشت دیوارهای قلعه اندکی بیشتر از سربازخانه های شهر ایستادگی کرد، فقط پوسته ی شکاف برداشته ی انضباط کهن بود. برای خرد کردن آن پوسته تلنگری کفایت می کرد.

اینک بلاگونراوف توانست خویشتن را با اطمینان تمام در قلعه مستقر سازد، ستاد فرمان دهی کوچک خود را سازمان دهد، و با شورای بلشویکی بخش مجاور و کمیته های نزدیک ترین سربازخانه ها ارتباط برقرار نمایند. در همین احوال فرستادگان کارخانه ها و واحدهای نظامی دانماً به قلعه می آمدند تا در خصوص تهیه ی اسلحه سر و گوش به آب دهند. جنب و جوشی توصیف ناپذیر در قلعه افتاده بود. "تلفن یک بند زنگ می زد و خبر موفقیت های ما در مجالس و تجمعات توده ای مرتباً به گوشمان می رساند. "گاهی اوقات صدائی ناآشنا خبر می داد که واحدهای تنبیهی جبهه به فلان ایستگاه راه آهن وارد شده اند. اما تحقیقات فوری، نشان می دادند که این اکاذیب را دشمن شایع ساخته است.

آن روز جلسه ی عصر شورا به تعداد استثنائی حضار و به سرزندگی و تحرک ممتاز بود. تصرف قلعه ی پتروپل و فتح رزداخانه ی کروونورکسکی مشتمل بر صدهزار قبضه تفنگ- این دو موفقیت تضمین بزرگی بر پیروزی

بودند. سخن گوی کمیته ی نظامی انقلابی در این جلسه آنتونوف بود. او از بیرون رانی گام به گام ارگان های حکومت به وسیله ی مأموران کمیته ی نظامی انقلابی تصویر روشنی ترسیم کرد. او گفت که این مأموران همه جا هم چون مقامات طبیعی مورد استقبال قرار می گیرند، افراد نه از ترس بلکه از روی اصول از آن ها اطاعت می کنند. "از همه سو کمیسر می طلبند." واحدهای عقب مانده شتاب زده می کوشند خود را به واحدهای پیشرو برسانند. هنگ پرئوبراژنسکی که در ماه ژوئیه زودتر از همه فریب افترای مربوط به طلای آلمان را خورده بود، اینک از طریق کمیسر خود، چودنوفسکی، بر علیه شایعه ی وفاداری افرادش به حکومت شدیداً زبان به اعتراض گشوده بود: ما چنین سخنی را اهانتی از جانب بدخواهان می دانیم!... به قول آنتوتوف: ناگفته نماند که گشتی ها هنوز بر طبق معمول به انجام وظیفه سرگرمند، اما این کار با موافقت کمیته صورت می گیرد. دستورهای ستاد فرمان دهی دائر بر تحویل اسلحه و اتومبیل به مورد اجراء گذارده نمی شوند. بدین ترتیب ستاد فرمان دهی فرصت کافی یافت تا دریابد که آقای پایتخت کیست.

به این سوال که: "آیا کمیته از نقل و انتقال نیروهای حکومتی از جبهه و بخش های اطراف مطلع است یا خیر، و آیا بر علیه چنین نقل و انتقالاتی هیچ اقدامی به عمل آمده است یا نه؟" سخن گو چنین پاسخ داد: "چند واحد سواره نظام از جبهه ی رومانی اعزام شده بودند، اما در پسکوف جلوی حرکت آنان گرفته شد؛ لشکر هفدهم پیاده نظام، چون در بین راه دریافت که به کجا و به چه دلیل اعزام شده است، از ادامه ی حرکت امتناع ورزید؛ در وندن دو هنگ در برابر کوششی که برای اعزامشان بر علیه پتروگراد به عمل

آمد مقاومت کردند و در این راه موفق هم شدند؛ هنوز درباره ی قزاق ها و دانشجویان دانشکده ی افسری، مه از قرار معلوم از کیف اعزام شده اند، و هم چنین پیرامون نیروهای ضربتی، که از تزار سکوسلو فراخوانده شده اند، خبری در دست نداریم. آن ها جرئت نمی کنند، و جرئت هم نخواهند کرد، به کمیته ی نظامی انقلابی دست اندازی کنند." این کلمات در تالار سفید رنگ اسمولنی ظنینی خوش آهنگ داشتند. در آن حال که آنتونوف گزارش خود را ایراد می کرد، حس می کردی که ستاد فرمان دهی انقلاب در ضمن کار، درهای مقرر خود را چارتاق باز گذارده است. حقیقت آن است که اسمولنی تقریباً هیچ سری برای اختفاء در میان نداشت. زمینه ی سیاسی انقلاب چنان مساعد بود که صراحت خود به نوعی استتار تبدیل شده بود: آیا واقعاً راه و رسم قیام همین است؟ با این حال واژه ی قیام بر زبان هیچ یک از رهبران جاری نمی شد. این خودداری ناشی از احتیاط محض نبود. اصولاً این اصطلاح با موقعیت موجود جور در نمی آمد. می توان گفت که حکومت کرنسکی باید قیام می کرد. در مندرجات *ایزوستیا* آمده است که تروتسکی در جلسه ی روز بیست و سوم برای نخستین بار تصدیق کرد که هدف کمیته ی نظامی انقلابی همانا تصرف قدرت است. شکی نیست که در بدو امر، وظیفه ی کمیته ی نظامی انقلابی ارزیابی استدلال های استراتژیک چرمیسوف اعلام شده، و اینک کمیته از آن هدف فاصله ی فراوانی گرفته بود. مسأله ی نقل و انتقال هنگ ها دیگر به کلی منتفی بود. اما در روز بیست و سوم سخن نه بر سر قیام که بر حول امر "دفاع" از کنگره ی شوراها - آن هم در صورت لزوم با نیروهای مسلح - دور می زد. در این معنا بود که قطع نامه ی روز بیست و سوم براساس گزارش آنتونوف به تصویب رسید.

محافل بالای حکومت این رویدادها را چگونه ارزیابی می کردند؟ در شب بیست و دوم، کرنسکی ضمن مطلع کردن دو خونین، رئیس ستاد ارتش، از کوشش کمیته ی نظامی انقلابی برای جدا کردن هنگ ها از ستاد فرمان دهی، اضافه کرده بود: "من معتقدم که به آسانی از عهده ی این مسأله برمی آئیم." و گفته بود که عزیمت خود را به ستاد فرمان دهی از ترس قیام و این جور چیزها به تعویق نینداخته است، "این مسأله بدون وجود من هم قابل رتق و فتق است، چون همه چیز مرتب و سازمان یافته است." کرنسکی ضمناً به وزرای مضطرب خود گفته بود مه شخصاً، برخلاف ایشان، از آن حمله ی قریب الوقوع خشنود است، چون چنین حمله ای به او فرصت می دهد که "برای بار اول و آخر با بلشویک ها تصفیه حساب کند." رئیس حکومت به نابوکوف کادت، که از مهمان های همیشگی کاخ زمستانی محسوب می شد، گفته بود: "حاضرم به درگاه خداوند دعا کنم که چنین حمله ای صورت بگیرد." "اما آیا مطمئنید که از پششان بر می آئید." "من بیش از احتیاجم قوا دارم. کلکشان را برای ابد می کنم."

هنگامی که کادت ها بعداً به استهزای این خوش بینی سبک مغزانه ی کرنسکی پرداختند، آنان یقیناً دچار نسیان شده بودند. در حقیقت امر، کرنسکی از دریچه ی چشم کادت ها به آن حوادث می نگریست. در روز بیست و یکم، روزنامه ی میلی یوکوف نوشته بود که اگر بلشویک ها، حال که بحران های عمیق داخلی ضعیفشان کرده است، جرئت به گردنکشی نمایند، فوراً و به آسانی سرکوب می شوند. یکی دیگر از روزنامه های کادت افزوده بود: "توفان در راه است، اما این توفان به احتمال قوی هوا را صاف خواهد کرد." دان گواهی می دهد که در راه روهای پیش- پارلمان، کادت ها و اطرافیانشان

به بانگ بلند آرزو می کردند که بلشویک ها هر چه زودتر بیرون بیایند: "آن ها در یک جنگ رویارو تا نفر آخر قلع و قمع خواهند شد." کادت های سرشناس به جان رید گفته بودند: بلشویک ها پس از شکست در قیام، دیگر در مجلس مؤسسان حتی جرئت نخواهند کرد سربلند کنند.

در خلال روزهای بیست و دوم و بیست و سوم، کرنسکی گاهی با سران کمیته ی اجرایی مرکزی و گاهی دیگر با ستاد فرمان دهی، مشورت کرده بود که: آیا صلاح نیست اعضای کمیته ی نظامی انقلابی را بازداشت کنیم؟ سازش کاران چنین کاری را صلاح نمی دانستند، اما خود همین سؤال را در مورد کمیسرها پیش می کشیدند. پولکوفنیکوف هم بر این عقیده بود که شتاب در چنین بازداشت هایی به زحمتش نمی ارزید: در صورت نیاز، نیروهای نظامی "از آن چه لازم داریم بیشترند." کرنسکی به حرف های پولکوفنیکوف گوش می داد، اما حواسش بیشتر متوجه دوستان سازش کارش بود. او با اطمینان تمام پیش خود حساب می کرد که در صورت بروز خطر، کمیته ی اجرایی مرکزی، به رغم همه ی سوء تفاهمات خانوادگی، به موقع به نجاتش می شتابد. در ژوئیه و اوت که چنین شده بود. پس چرا در آینده چنین نباشد؟

اما اینک دیگر نه ژوئیه است و نه اوت. ماه اکتبر است. در میدان ها و اسکله های پتروگراد، بادهای سرد و مرطوب بالتیک از سوی کرونشتات وزانند. دانشجویان دانشکده ی افسری در پالتوهای بلندی که تا پاشنه ی پایشان می رسد، در خیابان ها به گشت مشغولند و می کوشند که تشویش خود را در سرودهای پیروزی غرق کنند. پلیس های سوار، با جلدهای چرمی و براق تپانچه هایشان به کمر، در خیابان ها جولان می دهند و یورتمه می روند.

خیر. قدرت حکومت هنوز رعب انگیز به نظر می رسد! یا شاید این خطای باصره است؟ در نبش خیابان نوسکی، جان رید آمریکائی، که چشم هائی ساده لوح و در عین حال هوشمند دارد، جزوه ی لنین را مرسوم به "آیا بلشویک ها می توانند قدرت دولت را در دست خود نگاه دارند؟" می خرد و با یکی از آن تمبرهائی که اینک به جای پول در جریانند، بهای جزوه را می پردازد.

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول تهران، آبان ماه سال ۱۳۶۰

ترجمه: سعید باستانی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶